کوردستان

ارگان رسمی حزب دموکرات کوردستان ایران

www.kurdistanmedia.com

شماره: ۹۳۰ | جمعه ۱۵ آبان ۱۴۰۵ _ ۶ نوامبر ۲۰۲۶

تـأمین حقوق ملی خلق کورد در چهارچوب ایرانی دمکراتیک و فـدرال



برای عبور از این بن‌بست تحلیلی، باید میان «دموکراتیزه‌کردن مرکز» و «استعمارزدایی از ملل تحت ستم» تمایز قائل شد. استعمارزدایی به معنای ساختارزدایی از سلطه فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ارضی مرکز بر پیرامون است. وقتی ساختاری بر بنیان استعمار داخلی شکل گرفته باشد، استقرار دموکراسی در مرکز بدون انحلال ساختار استعماری، فرجامی جز «دموکراتیزه‌کردن سرکوب» ندارد. دموکراسی بدون استعمارزدایی، صرفا تغییر شکل شیوه حکمرانی بر مستعمره است، نه زوال رابطه استعماری. در دموکراسی ساختاری، ملل تحت ستم به دلیل سهم جمعیتی کمتر، همواره در موقعیت «اقلیت ساختاری و دائمی» می‌مانند.

صفحه ۷



سه مفهوم اکوساید، اکوتروریسم و اکوفاشیسم، در یک پرسش بنیادین مشترک‌اند: قدرت با طبیعت چه می‌کند؟ در اکوساید، حاکمیت‌ها زیست‌بوم را قربانی سود یا جنگ می‌کنند؛ در اکوتروریسم، طبیعت به سلاح بدل شده یا دستمایه برچسب‌زنی به فعالان می‌شود؛ و در اکوفاشیسم، زمین بهانه‌ای برای نفرت از اقلیت‌ها می‌گردد. در کوردستان، از پیامدهای سد داریان تا سوختن جنگل‌های زاگرس و فداکاری شریف باجور، نشان می‌دهد که تخریب زیست‌محیطی روندی کاملا سیاسی است. حفاظت واقعی از زمین هرگز بدون استقرار عدالت، توقف غارت بوم‌شناختی و مهار ساختارهای مسلط قدرت میسر نیست.

صفحه ۹

کورد؛ از ابژه قدرت مسلط به‌سوی سوژه آزادی

ما خود را چگونه تعریف می‌کنیم؟

✍️حسن شیخانی

یکم: مفاهیم، اصطلاحات و تعاریف، پدیده‌هایی انتزاعی و گسسته از بسترهای انضمامی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نیستند؛ بلکه از دل همین بسترها سر برمی‌آورند. هر مفهوم شناسنامه، تبار و زیست‌بومی مشخص دارد و ویژگی‌های خاستگاه خود را با خویش حمل می‌کند. به بیان دیگر، مفاهیم پیوندی ارگانیک با فضا و بستری دارند که در آن شکل گرفته‌اند. هیچ مفهومی فراتاریخی، مطلق یا متافیزیکی نیست؛ هر مفهوم تباری تاریخی دارد و به زمینه‌ای معین تعلق دارد. از همین رو، با گذر زمان و دگرگونی زمینه‌ها، پیوسته بازتعریف می‌شود و افق فهم و دریافت از آن نیز دستخوش تحول می‌گردد.

دوم: مفاهیم، اصطلاحات و تعاریف، محصول اندیشه آدمی و برآمده از تأملات متفکران جامعه‌اند. اندیشمندان در مواجهه با معضلات، گره‌گاه‌ها و بحران‌های زیست‌جهان خویش، اندیشه‌های خود را صورت‌بندی می‌کنند؛ سپس برای گشودن آن گره‌ها و برون‌رفت از بن‌بست‌ها، به خلق مفاهیم، تزها و نظریه‌های متناسب روی می‌آورند. بنابراین، در مواجهه با هر مفهوم و دستگاه نظری باید پرسید: این ایده کجا و در پاسخ به کدام مسئله انضمامی در خاستگاه خود پدید آمده است؟ غفلت از تبارشناسی تاریخی مفاهیم، مواجهه ما با آن‌ها را به امری نامتعین، فرازمانی و فرامکانی بدل می‌کند.

سوم: هیچ مفهوم، اصطلاح یا تعریفی از تأثیر منافع و مناسبات قدرت برکنار نیست. میشل فوکو، فیلسوف فرانسوی، پیوند میان معرفت، قدرت و مشروعیت را تبیین می‌کند و با به چالش کشیدن تصور «حقیقت مطلق»، از رهگذر مفهوم «رژیم حقیقت» به تحلیل پدیده‌ها می‌پردازد. معنای این رویکرد آن است که حتی در عرصه معرفت نیز نمی‌توان مفاهیم را حقایقی ابدی و معتبر در همه دوران‌ها تلقی کرد؛ چرا که در پس هر مفهوم و نظریه‌ای، اراده‌ای معطوف به منفعت و قدرت نهفته است. به تعبیر فردریش نیچه، انسان‌ها واجد «اراده معطوف به قدرت» هستند و تکاپوها، پژوهش‌ها و جهت‌گیری‌های خود را در راستای این اراده سامان می‌دهند. انسان‌ها جهان را از افق نگاه و چشم‌انداز زیستی خویش می‌نگرند و دستاوردها و ابداعات مفهومی‌شان نیز در خدمت خواست و اراده خودشان قرار می‌گیرد.

(ادامه سرمقاله در صفحه ۲)



خالد عزیزی: از حمایت هر کشوری از حقوق کوردها استقبال می‌کنیم



خالد عزیزی، سخنگوی حزب دموکرات کوردستان ایران، در گفت‌وگو با بخش کوردی «صدای آمریکا»، مواضع این حزب را در قبال اظهارات بنیامین نتانیاهو و رویکرد دولت‌های خارجی پیرامون مسئله کورد تشریح کرد. وی تأکید کرد که حزب دموکرات از حمایت هر کشوری که از حقوق مشروع ملت کورد و مبارزات دموکراتیک مردم ایران پشتیبانی کند، استقبال کرده و آن را گامی مثبت و سازنده می‌داند.

عزیزی با اشاره به پیچیدگی‌های ژئوپلیتیک خاورمیانه خاطرنشان کرد که مواضع کشورهایی چون آمریکا و اسرائیل در برابر جمهوری اسلامی، بر پایه منافع و راهبردهای ویژه خود آنها، به‌ویژه در راستای مهار برنامه هسته‌ای و نفوذ منطقه‌ای تهران طراحی شده است. از این رو، مبارزات و استراتژی حزب دموکرات ماهیتی کاملا مستقل دارد و ریشه آن به دهه‌ها پیش از بحران‌های کنونی بازمی‌گردد. سخنگوی حزب دموکرات تصریح کرد که این حزب هیچ‌گونه ارتباط یا مرز مشترکی با اسرائیل ندارد و بخشی از این درگیری نظامی نیست؛ با این حال، تمامی تحولات را با دقت زیر نظر دارد تا از آنها در جهت منافع و آرمان‌های ملت خود بهره گیرد.

عزیزی در ادامه افزود که هرچند تنش‌ها و جنگ جاری، مسئله کوردستان ایران را بیش از پیش در رسانه‌های بین‌المللی برجسته کرده است، اما مطالبات واقعی مردم و جنبش کوردستان در معادلات سیاسی قدرت‌های جهانی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. وی با اشاره به بن‌بست کنونی در مناسبات واشینگتن و تهران تأکید کرد که کلید پیروزی ملت کورد، در سازماندهی مبارزات میدانی در داخل، گسترش جنبش مدنی و هم‌افزایی نیروهای سیاسی نهفته است؛ روندی که باید همگام با بهره‌گیری هوشمندانه از هرگونه حمایت بین‌المللی در راستای منافع ملت کورد در کوردستان ایران و کل جنبش آزادی‌خواهی مردم ایران پیش برود.

حزب دموکرات و سیاست واقع‌گرایی ◆ عمر بالکی (۳)

جنگ، فروپاشی اقتصادی و خیزش داخلی ◆ هیوا بهرامی (۵)

پارادوکس هستی‌شناختی انتگراسیون دموکراتیک ◆ شاهو حسینی (٦)

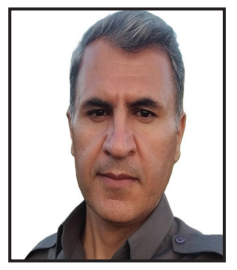
ایران؟ کدام ایران؟ ◆ آرش وزیری (۸)

کوردستان
• شماره: ۹۳۰
۱۵ آبان ۱۴۰۵- ٦ نوامبر ۲۰۲٦

ادامه سرمقاله...

ما خود را چگونه تعریف می‌کنیم؟





حسن شیخانی

چهارم: اگر آنچه فوکو در ساحت معرفت‌شناسی بیان می‌کند صادق باشد، در عرصه سیاست به‌مراتب صادق‌تر و تعیین‌کننده‌تر است. سیاست با واژه‌ها، اصطلاحات، مفاهیم و تعاریف آغاز می‌شود و بنیادی‌ترین مناقشات و صف‌بندی‌ها نیز بر سر همین مفاهیم و چارچوب‌های مفهومی شکل می‌گیرند؛ زیرا در پس هر واژه، چشم‌اندازی هویتی، زاویه نگاهی خاص و منفعتی سیاسی نهفته است. خطایی فاجعه‌بار است که کسی، بی‌آنکه درنگ کند و دریابد در پس این مفاهیم چه مناسبات و منافعی نهفته است، به تکرار کورکورانه آن‌ها تن دهد؛ به‌ویژه هنگامی که پای مفاهیم و تعاریفی در میان است که از بیرون و درباره ما، به‌مثابه یک «هستی و هویت جمعی»، ساخته و پرداخته شده‌اند. «دیگری» همواره از منظر منافع، جهان‌بینی و اراده معطوف به سلطه خویش، تو را بازخوانی و تعریف می‌کند.

پنجم: پرسش محوری «ما چیستیم و کیستیم و خود را چگونه تعریف می‌کنیم؟» پرسشی بنیادین و هستی‌شناسانه (آنتولوژیک) است. پاسخ به آن، هم شیوه مواجهه ما با خویشتن را تعیین می‌کند و هم نحوه برخورد «دیگری» با ما را شکل می‌دهد؛ افزون بر این، مشخص می‌سازد که بر پایه آن تعریف، چه مطالباتی می‌توانیم مطرح کنیم و سقف مطالبات، حقوق و افق دادخواهی ما تا کجاست. چارچوب مفهومی‌ای که برای معرفی خویش برمی‌گزینیم، اهمیتی حیاتی و بی‌بدیل دارد؛ چرا که ما خود را با همان مفاهیمی برمی‌سازیم که برای تعریف خویش به کار می‌گیریم. واژه‌ها، مفاهیم و به‌طور کلی زبان، آفریننده و هستی‌بخش‌اند؛ تو دقیقا همان چیزی هستی که خود را بر اساس آن می‌بینی و تعریف می‌کنی.

نکته‌ای حیاتی در این میان وجود دارد: خودت باید راوی و تعریف‌کننده خویش باشی؛ نباید اجازه دهی «دیگری» تو را تعریف کند و ناگزیر شوی از دریچه نگاه او به خود بنگری و در چارچوب معنایی او معنا پیدا کنی. راز و فلسفه اصیل انسان در رهایی و آزادی نهفته است؛ در اینکه انسان «سوژه‌ای مستقل» باشد و هویت خویش را از جایگاه، اراده و افق دید خود صورت‌بندی کند، نه آنکه به «ابژه» و دستمایه شناختی دیگری بدل شود. فراتر از این، رسالت راستین آن است که چنان قاطعانه بر تعریف خویش از خود پای بفشاری که آن را به رسمیت بشناسانی و دیگری را به پذیرش و تمکین در برابر آن واداری. اصیل‌ترین و حقیقی‌ترین ساحت مبارزه از همین نقطه آغاز می‌شود: از خودشناسی و خودتعریفی؛ از فهم چیستی خویش، هم در مقام فرد و هم به‌مثابه جامعه؛ و از درک این حقیقت عریان که «ما هستیم و چیستیم». این چیستی را تنها و تنها خود ما، در مقام سوژه‌ای مستقل و آزاد، تعیین می‌کنیم.

ششم: پاسخ به این پرسش که «ما خود را چگونه تعریف می‌کنیم؟» اصل و شالوده مبارزه ما را پی‌ریزی می‌کند و همزمان هویت و ماهیت پیکارمان را شکل می‌دهد. این پاسخ، هستی‌شناسی (آنتولوژی) و چیستی وجودی ما را مشخص می‌کند و بر همان اساس، هستی‌شناسی و ماهیت مبارزه‌مان را نیز ترسیم می‌سازد. همین پاسخ است که روشن می‌کند آیا مبارزه ما یک «مبارزه رهایی‌بخش ملی» است یا خیر. به بیان دیگر، خودتعریفی ما هم جنس، ماهیت و افق نبرد را تعیین می‌کند و هم حدود و ثغور آن را مشخص می‌سازد؛ فراتر از آن، در بازآفرینی هستی تاریخی ما نقش دارد.

اگر خود را ملتی متمایز، کهن و قائم‌به‌ذات تعریف کنیم که همچون دیگر ملت‌های جهان از حق تعیین سرنوشت و حاکمیت ملی برخوردار است، آنگاه مبارزه برای تحقق این حقوق، در ذات خود مبارزه‌ای رهایی‌بخش خواهد بود. بدون چنین خودتعریفی روشنی، مبارزه ما هرگز خصلت و ماهیت یک پیکار رهایی‌بخش را نخواهد یافت. هستی ما، چیستی بودنمان و چگونگی تعریفمان از خویشتن، ماهیت نبردمان را نیز شکل می‌دهد. همه‌چیز از این بنیاد هستی‌شناسانه سرچشمه می‌گیرد و همچون حلقه‌های زنجیر، یکی پس از دیگری به هم پیوند می‌خورد. بنابراین، برای ارزیابی و آسیب‌شناسی هر مبارزه‌ای، ابتدا باید به ریشه آنتولوژیک آن بازگردیم و زنجیره دلالت‌هایش را حلقه به حلقه بررسی کنیم:

الف) حزب دموکرات کوردستان ایران از بدو پیدایش بر این بنیاد استوار بوده است: نگریستن به کورد به‌مثابه «ملتی برخوردار از حق تعیین سرنوشت و حاکمیت ملی». این همان خشت نخست و سنگ بنای حزب دموکرات است که از دوران «کومه‌له‌ی ژ.کاف» پی‌ریزی شد و تا امروز همچون رکنی خلل‌ناپذیر پابرجا مانده است. این اصل، بنیادی هویت‌بخش، جهت‌دهنده و قطب‌نمای مبارزاتی ماست؛ افقی که مرز تمایز ما را با جریان‌هایی ترسیم می‌کند که فاقد این باور بنیادین‌اند و کورد را نه یک ملت، بلکه در سطوحی تقلیل‌یافته، همچون قوم، اقلیت ملی، خرده‌فرهنگ یا پدیده‌ای صرفا اجتماعی بازتعریف می‌کنند.

ب) این اصل برای حزب دموکرات، هویتی وجودی و هستی‌شناسانه دارد. انکار آن به معنای نفی فلسفه وجودی حزب دموکرات است و برداشتن این سنگ بنا، فروپاشی و انحلال هویت تاریخی حزب را در پی خواهد داشت. این بنیاد، شناسنامه حزب دموکرات است؛ حزبی که از زمان تأسیس تاکنون با جانفشانی از این اصل صیانت کرده، نه‌تنها آن را تغییر نداده، بلکه در امتدادش گام برداشته و بر استحکام آن افزوده است. حزب با مبارزه و فداکاری پیشمرگان و خون شهیدانش، این اصل را در تاروپود جامعه نهادینه کرده، بسط داده و افکار عمومی را حول آن جهت بخشیده است. آنچه امروز در کوردستان ایران جریان دارد — که یکی از بارزترین جلوه‌های اخیر آن را در مراسم یادبود شاعر نامدار، جلال ملکشاه، شاهد بودیم — گواهی بر این حقیقت است: جامعه در سطحی وسیع، این اصل را به قطب‌نمای جمعی خویش بدل ساخته و از این افق بلند به تماشای خود، مسئله ملی خویش و «دیگری» می‌نشیند.

ج) در نقطه مقابل، دولت‌های مسلط بر کوردستان — و مشخصا در جغرافیای سیاسی ایران، حاکمیت مستقر و شوونیسم فرادست — کورد را به‌مثابه یک ملت به رسمیت نمی‌شناسند و ما را ذیل اصطلاح «قوم» صورت‌بندی می‌کنند. آنان هویتی مستقل برای ما قائل نیستند، ما را بخشی تابع از «ملت ایران» می‌شمارند و در پی ادغام و حل‌کردنمان در هویت فرادست‌اند. انکار ملت‌بودن ما از سوی آنان کاملا هدفمند است؛ چرا که با نفی جایگاه ما به‌مثابه ملت، حداکثر حقوقی محدود در عرصه فرهنگ و اداره امور محلی برای ما قائل می‌شوند و بس. حال آنکه پذیرش ملت‌بودن کورد، به ناگزیر مستلزم به رسمیت شناختن حقوق بنیادینی است که یک ملت از آن برخوردار است. هدف از انکار ملت‌بودن ما، سلب حق ذاتی تعیین سرنوشت و حاکمیت ملی ماست.

کلمات، مفاهیم و تعاریف سرنوشت‌سازند؛ هستی‌بخش و هویت‌سازند. از این رو، هر مفهوم باید در جایگاه اصیل خود به کار گرفته شود و باید از درهم‌آمیختن مفاهیمی که از حیث محتوا، معنا و مبانی هستی‌شناختی با یکدیگر تفاوتی بنیادین دارند، پرهیز کرد. شایسته نیست از دریچه نگاه دیگری سلطه‌گر — که دغدغه‌ای جز تداوم و تثبیت فرادستی خویش ندارد — به خود بنگریم. تعاریف آنان از ما در راستای تأمین منافع و حفظ هژمونی خودشان است. ما باید خود راوی هویت خویش باشیم و با اتکا به ادبیات، دال‌های مفهومی و سپهر معنایی مستقل خود، از چیستی‌مان سخن بگوییم و جایگاه خویش را به جهان بشناسانیم.

د) درست است که حزب دموکرات در مقطعی تاریخی مطالبه «خودمختاری» و در دوره کنونی شعار «فدرالیسم» را برگزیده است، اما هرگز از اصل بنیادین برخورداری کورد از حق تعیین سرنوشت عدول نکرده، بلکه همواره بر تحقق و تثبیت آن پای فشرده است. مرز تمایز ما با جریان‌هایی که بدون پایبندی به این اصل بنیادین، صرفا خواهان نوعی «خودمدیریتی اداری» هستند، دقیقا در همین نقطه آشکار می‌شود.

ما همواره واقعیت‌های عینی را مد نظر قرار داده‌ایم؛ متغیرهای درونی و بیرونی را سنجیده‌ایم و معادلات پیچیده ژئوپلیتیک را در محاسبات خود لحاظ کرده‌ایم. بر پایه چنین درکی واقع‌گرایانه، در برهه‌ای حق تعیین سرنوشت را در قالب خودمختاری مطالبه می‌کردیم و امروز آن را در چارچوب فدرالیسم پی می‌گیریم؛ بی‌آنکه از اصل مسئله عدول کنیم. از همین رو، هرچند خواهان فدرالیسم در چارچوب جغرافیای سیاسی ایران هستیم، مرزهای کنونی آن را ازلی، مقدس و ابدی نمی‌دانیم. این مرزها طبیعی نیستند؛ برساخته دست بشر و حاصل زورگویی و معادلات نابرابر قدرت‌اند و از این رو می‌توانند دستخوش دگرگونی شوند. ما به اصل بنیادین مسئله خویش، یعنی حقوق ملی خود، متعهدیم. آنچه برای ما اصالت دارد، حق ذاتی ملت ما و پیکار خستگی‌ناپذیر برای تحقق آن است.

هـ) ما ایران را سرزمینی چندملتی (کثیرالمله) می‌دانیم. بر همین مبنا، ساختار قدرت حاکم را نظامی تک‌هویتی ارزیابی می‌کنیم که بر شالوده هژمونی یک هویت واحد و نفی سیستماتیک هویت سایر ملت‌ها بنا شده است؛ ساختاری که بر نابرابری، ستمگری، استبداد و استثمار کورد و دیگر ملت‌ها استوار است. از این رو، خواهان برچیدن این نظام و استقرار ساختاری دموکراتیک و غیرمتمرکز هستیم که در آن، تمامی ملت‌ها به‌طور برابر در اعمال حاکمیت و قدرت مشارکت داشته باشند و از حق تصمیم‌گیری برخوردار شوند.

ما هرگز به این نظام مبتنی بر تبعیض ملحق نمی‌شویم، در آن حل و ادغام نخواهیم شد، بدان وارد نمی‌شویم و با قواعد بازی تبعیض‌آمیزش کنار نخواهیم آمد. این نظام و سازوکار حکمرانی نباید به شکل کنونی تداوم یابد؛ بلکه باید منحل شود و از اساس، نظمی نو جایگزین آن شود. آنچه مطالبه می‌کنیم، دگرگونی‌ای ریشه‌ای و ساختاری است؛ ما هژمونی مسلط را در هم می‌شکنیم و ساختاری نو برمی‌افرازیم. ما شالوده‌شکنیم؛ رادیکالیم، انقلابی و رهایی‌بخشیم. به نظامی که هستی ملی ما را نفی می‌کند وارد نخواهیم شد؛ بلکه برای برچیدن آن و تأسیس نظمی مبتنی بر برابری بی‌قیدوشرط تمامی ملت‌ها، بر مواضع خویش استوار می‌مانیم.

تمامی این تحلیل‌ها و اصول راهبردی از پرسش بنیادین این نوشتار و نحوه پاسخگویی به آن سرچشمه می‌گیرند؛ همگی از پیامدها و دلالت‌های این پرسش جوهری‌اند. این «چگونگی تعریف ما از خویشتن» است که حقوق‌مان را تعریف می‌کند و مرز مطالبات‌مان را تعیین می‌سازد. نحوه پاسخگویی به این پرسش، جریان‌ها را از یکدیگر متمایز می‌کند؛ دوست را از مدعی بازمی‌شناساند؛ جبهه خودی را از جبهه غیرخودی جدا می‌سازد و مرزها و صف‌بندی‌ها را شفاف می‌کند.

انقلابی راستین کسی است که خود، راوی و تعریف‌کننده خویشتن باشد و هرگز تسلیم تعاریف تحمیلی دیگری سلطه‌گر نشود؛ کسی که اجازه ندهد به ابژه اراده دیگران تقلیل یابد. او خود فاعل و سوژه‌ای مستقل است و به هیچ ساختاری که در بنیان‌گذاری آن سهمی برابر نداشته باشد و نتواند خود را در آن بازشناسد، ملحق نخواهد شد.

پیام مشترک انجمن زندانیان سیاسی شرق کوردستان و مرکز حقوق بشر کوردستان ایران

به مناسبت روز جهانی زندانیان سیاسی (۳۰ اکتبر)

۳۰ اکتبر، روز جهانی زندانیان سیاسی، فرصتی است برای پاسداشت رنج و پایداری انسان‌هایی که به جرم اندیشیدن، حق‌طلبی و دفاع از کرامت انسانی، دیوارهای زندان را به سنگر مقاومت بدل کرده‌اند. در این میان، شرق کوردستان به دلیل سیاست‌های سرکوبگرانه جمهوری اسلامی، همواره بیشترین سهم را از احکام اعدام، شکنجه و حبس‌های سنگین بر دوش کشیده و یکی از دشوارترین دوران‌های نقض سیستماتیک حقوق بشر را تجربه می‌کند.

زندانی‌کردن دگراندیشان نشانگر استیصال و ضعف ساختاری است که از گفت‌وگو و تبادل فکری هراس دارد. از سوی دیگر، مجازات اعدام، سلب خشونت‌بار حق بنیادین حیات، شکستن حرمت انسانی و بازتولید عامدانه وحشت در بطن جامعه است. آمار هولناک اعدام بیش از ۵۰ زندانی سیاسی از ابتدای سال ۱۴۰۵ خورشیدی و پرونده‌سازی‌های ساختگی برای صدور احکام مرگ، گویای آن است که حکومت، اعدام را به ابزار اصلی ارعاب برای بقای قدرت بدل ساخته و ده‌ها معترض دیگر نیز در خطر اجرای این حکم غیرانسانی قرار دارند.

«انجمن زندانیان سیاسی شرق کوردستان» و «مرکز حقوق بشر کوردستان ایران»، ضمن پافشاری بر آزادی بی‌قیدوشرط تمامی زندانیان سیاسی و لغو فوری مجازات اعدام، از جامعه جهانی، نهادهای تصمیم‌گیر و مراکز بین‌المللی حقوق بشر می‌خواهند:

۱. در برابر نقض مداوم حقوق بنیادین در ایران و شرق کوردستان سکوت نکنند، در مناسبات خود با جمهوری اسلامی بازنگری نمایند و هزینه ارتکاب این جنایات را برای این رژیم افزایش دهند؛

۲. سازوکارهای قضایی بین‌المللی را برای تعقیب و محاکمه آمران و عاملان این جنایات علیه بشریت به کار گیرند.

صدای زندانیان در بند، طنین وجدان‌های بیداری است که در تاریکی استبداد در جست‌وجوی نور آزادی‌اند. تحقق عدالت نه با انفعال، بلکه با تداوم فشار افکار عمومی و اقدامات قاطع حقوقی میسر است؛ تا آزادی واپسین زندانی در بند، مبارزه برای حق حیات و آزادی ادامه خواهد داشت.

نه به اعدام، آری به آزادی زندانیان سیاسی
زنده باد آزادی و عدالت
انجمن زندانیان سیاسی شرق کوردستان
مرکز حقوق بشر کوردستان ایران
۳۰ اکتبر ۲۰۲٦ (۸ آبان ۱۴۰۵)

کوردستان
• شماره: ۹۳۰
۱۵ آبان ۱۴۰۵- ٦ نوامبر ۲۰۲٦

حزب دموکرات و سیاست واقع‌گرایی؛
آیا مسئله کورد در کوردستان ایران با «انتگراسیون» حل می‌شود؟



عمر بالکی

مدتی است که در فضای مجازی، بحث پیرامون مفهوم «انتگراسیون دموکراتیک» (ادغام دموکراتیک) به‌عنوان راهکاری برای حل مسئله کورد در کوردستان ایران بالا گرفته و مناقشات دامنه‌داری را میان موافقان و مخالفان برانگیخته است. در این مجال، پرداختن تفصیلی به ابعاد این مفهوم را به دو دلیل چندان ضروری نمی‌دانم: نخست آنکه ماهیت «مسئله ملی» با مقوله «انتگراسیون» فرسنگ‌ها فاصله دارد و این دو، اساسا دو مقوله متمایز و ناهمگون‌اند؛ دوم آنکه صاحب‌نظران و اهل قلم پیش‌تر به‌اندازه کافی ابعاد گوناگون این رویکرد را واکاوی کرده‌اند. در این میان، هر فرد و جریانی آزاد است دیدگاه‌های خود را درباره مسائل جامعه بیان کند و از مواضع خویش دفاع کند؛ اما هنگامی که طرح و ترویج یک نظریه، منافع ملی را نشانه می‌رود و به آن آسیب می‌زند، دیگر نمی‌توان آن را صرفا در چارچوب آزادی بیان تعریف کرد.

در شرایط کنونی که جهان و به‌ویژه خاورمیانه در التهاب تحولات بنیادین به سر می‌برد و دگرگونی‌های عمیقی در منطقه و جغرافیای سیاسی ایران در شرف وقوع است، پیش کشیدن پروژه‌ای چون «انتگراسیون» ـ حتی با پسوند دموکراتیک ـ برای حل مسئله کورد، نه‌تنها گرهی از این مطالبه تاریخی نمی‌گشاید، بلکه مبارزات حق‌طلبانه این ملت را دهها گام به عقب می‌راند.

صرف‌نظر از این مسئله، آنچه بیش از هر چیز نیازمند روشنگری صریح و بی‌پرده است، تلاش مروجان «انتگراسیون» برای توجیه رویکرد خود از طریق استنادهای تقطیع‌شده به سخنان رهبران شهید و مصادره پیشینه، کارنامه و مشی سیاسی حزب دموکرات کوردستان ایران به سود دیدگاه خویش است. آنان می‌کوشند مفهوم انتگراسیون را به افکار عمومی جامعه کوردستان بقبولانند و چنین القا کنند که: «ببینید! در گذشته نیز منظور حزب دموکرات از حل مسئله کورد، همان انتگراسیون دموکراتیک در چارچوب ایران بوده است!» بی‌تردید، کسانی که چنین ادعاهایی را مطرح می‌کنند، یا با تاریخ مبارزات، مرامنامه و مواضع سیاسی حزب دموکرات کوردستان ایران بیگانه‌اند، یا در حقیقت می‌کوشند ناکامی‌های عملی و بن‌بست‌های فکری خود را در عرصه مبارزه ملی پنهان کنند.

به بیان دیگر، توسل مدافعان «انتگراسیون دموکراتیک» به نام و جایگاه حزب دموکرات کوردستان ایران، از آگاهی کامل آنان نسبت به پایگاه تاریخی و توده‌ای این حزب و جایگاه رفیع آن در کوردستان ایران سرچشمه می‌گیرد. آنان به‌خوبی آگاه‌اند که حزب دموکرات، به‌عنوان دیرپاترین حزب سیاسی کوردستان، در سراسر تاریخ پرفرازونشیب خود حتی سرسوزنی از آرمان‌های بنیادین ملی‌اش عدول نکرده و در هر چهار بخش کوردستان، نماد ایستادگی، پیشاهنگی و مقاومت ملی بوده است. ازاین‌رو، می‌کوشند با هزینه کردن از اعتبار و منزلت تاریخی رهبران حزب، به پروژه‌ای مشروعیت ببخشند که نه در کوردستان ایران و نه در هیچ‌یک از دیگر بخش‌های کوردستان، توان گره‌گشایی از مسئله ملی را ندارد.

این حقیقتی انکارناپذیر است که مسئله کورد در هر چهار بخش کوردستان، پیش و بیش از هر چیز، یک «مسئله ملی» است و با مقوله ادغام یا ذوب شدن در جامعه‌ای دیگر (انتگراسیون) مرزی آشتی‌ناپذیر دارد؛ چراکه ملت کورد در درازنای تاریخ، در سرزمین مادری و خاک نیاکانی خود، یعنی کوردستان، زیسته است. بر پایه تعاریف معتبر و موازین پذیرفته‌شده بین‌المللی، کورد یک «ملت» است؛ زیرا در وطن تاریخی خویش بالیده و از زبانی مشترک، تاریخی کهن، فرهنگی غنی و هویتی متمایز برخوردار است. بنابراین، نباید از یاد برد که مبارزات یک قرن اخیر ملت کورد هرگز با هدف «هضم شدن» در جغرافیای سیاسی و هویتی ملتی دیگر صورت نگرفته، بلکه این پیکار همواره در راستای تحقق حق حاکمیت بر سرنوشت سیاسی و تثبیت جایگاه مستقل خویش به‌عنوان یک ملت تداوم یافته است.

حزب دموکرات کوردستان ایران که به دست پیشوا قاضی محمد بنیان نهاده شد و در پرتو درایت و رهبری پیشروانه دکتر قاسملو به حزبی مدرن و تأثیرگذار بدل گشت، اکنون ۸۱ سال است که پرچمدار پیکاری خونین و فداکارانه برای احیای حقوق ملی ملت کورد در کوردستان ایران است. بااین‌همه، رهبران حزب از نخستین روزهای حیات سیاسی آن، همواره اصلی راهبردی را مبنای عمل قرار داده‌اند: تکیه بر «سیاست واقع‌گرایانه» (رئال‌پولیتیک)؛ سنتی ارزشمند که میراث فکری پیشوا قاضی محمد به شمار می‌رود.

واقع‌گرایی در ادبیات سیاسی به این معناست که رهبری یک جنبش، ارزیابی دقیق، عینی و ملموسی از موازنه قوا، توان نظامی، ظرفیت‌های مالی و عمق پایگاه مردمی اردوگاه دوستان و دشمنان خود داشته باشد و هم‌زمان، توانمندی‌ها و نیروهای بالفعل و بالقوه ملت خویش را نیز واقع‌بینانه بسنجد. تنها با چنین ارزیابی‌ای می‌توان کاروان مبارزات ملی را به سرمنزل پیروزی رهنمون شد.

هنگامی که حزب دموکرات بنیان نهاده شد، سرزمین کوردستان در پی معاهدات تحمیلی میان چهار کشور «عراق، ترکیه، سوریه و ایران» تقسیم شده بود و کوردها در خاک آبا و اجدادی خود از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی و سیاسی محروم بودند. هم‌زمان با روند ملت‌سازی اجباری و شکل‌گیری دولت‌های متمرکز در منطقه، حاکمان مسلط بر کوردستان بر آن بودند تا زبان، هویت و موجودیت تاریخی کورد را در فرهنگ مسلط و فرادست حل و محو کنند. اما تشکیل حزب دموکرات، تأسیس جمهوری کوردستان و خلق نمادهای هویت‌بخش ملی، سدی نفوذناپذیر در برابر پروژه آسیمیلاسیون و نابودی ملت کورد در ساختار دولت حاکم ایجاد کرد.

به‌جرئت می‌توان گفت که تأسیس حزب دموکرات نقطه عطفی در رستاخیز خودآگاهی ملی و گسترش آگاهی حقوقی انسان کورد نسبت به شأن و جایگاه انسانی و ملی خویش بود. از همین‌رو، بازخوانی تاریخ نشان می‌دهد که رهبران دموکرات همواره کوشیده‌اند با درک درست معادلات بین‌المللی و واقعیت‌های منطقه‌ای، مطالبات خود را متناسب با شرایط هر دوره صورت‌بندی کنند.

با وجود این واقع‌بینی سیاسی، حزب دموکرات هرگز از این باور بنیادین عقب ننشسته است که مسئله کورد در خاورمیانه، مسئله سرنوشت «یک ملت واحد» است. سندی روشن در تأیید این موضع، برنامه حزب است که در فصل ششم، ماده بیستم، بند نخست آن، با صراحت تأکید شده است: «حزب، خلق کورد را در تمامی بخش‌های کوردستان و کوردها را در هر کجای جهان که باشند، پیکره یک ملت واحد می‌شناسد.» درعین‌حال، همان‌گونه که اشاره شد، حزب دموکرات با رویکردی پراگماتیک دریافته است که در جهان واقعی سیاست، احزاب هر بخش از کوردستان باید متناسب با ویژگی‌های عینی، بافت اجتماعی، ظرفیت‌های اقتصادی و افق رشد سیاسی جامعه خود، تاکتیک‌ها و الگوهای مبارزاتی‌شان را تدوین و هدایت کنند.

فلسفه وجودی حزب دموکرات کوردستان ـ که از آرمان‌ها و خط‌مشی جمعیت «ژ.کاف» سرچشمه گرفته است ـ همواره بر محور مبارزه برای بازپس‌گیری حقوق تاریخی ملت کورد استوار بوده است. از همان آغاز، «حق تعیین سرنوشت» یکی از اصول تغییرناپذیری بوده که حزب همواره در مرامنامه خود از آن به‌عنوان حقی بنیادین دفاع کرده است. اما این حق، مفهومی پویا و ساختاری فراگیر دارد که می‌تواند در قالب‌هایی چون «خودمختاری، فدرالیسم، کنفدرالیسم و استقلال» متجلی شود. حزب دموکرات کوردستان ایران، به‌عنوان حزبی مسئول در برابر جنبش حق‌طلبانه مردم کوردستان و جریانی واقع‌گرا، همواره کوشیده است با در نظر گرفتن شرایط سیاسی و جغرافیایی ایران و منطقه در مقاطع مختلف، راهکارهای متناسب با هر دوره را اتخاذ کند.

در مقطعی که جنبش رهایی‌بخش در میان ملت‌های تحت ستم ایران هنوز فراگیر نشده و به تکامل نرسیده بود، حزب دموکرات الگوی «خودمختاری» را برای کوردستان پیشنهاد کرد. اما پس از فروپاشی بلوک سوسیالیستی، احیای بیداری ملی در میان ملت‌های آن سامان و شکل‌گیری ده‌ها دولت بر پایه حاکمیت ملی، هم‌زمان با رساتر شدن اعتراض ملت‌های تحت ستم علیه جمهوری اسلامی در داخل ایران و ورود آشکار و پنهان سازمان‌های سیاسی این ملت‌ها به عرصه مبارزه، حزب دموکرات به این جمع‌بندی راهبردی رسید که «فدرالیسم» شایسته‌ترین و مناسب‌ترین الگوی حکمرانی برای آینده ایران است. ازاین‌رو، فدرالیسم را به مطالبه و شعار راهبردی خود تبدیل کرد.

بدین‌ترتیب، حزب دموکرات کوردستان ایران پس از دهه‌ها پیکار، عبور از میدان‌های دشوار مبارزه و تقدیم کاروانی از شهیدان گلگون‌کفن، نه‌تنها سرسوزنی از آرمان‌های راستین ملی خود فاصله نگرفته، بلکه همگام با دگرگونی‌های ساختاری ایران و جهان، گام در مسیر پیشرفت نهاده است. این پویایی نشان می‌دهد که فرازونشیب‌های مبارزه، اتخاذ تاکتیک‌ها و سیاست‌های متناسب با مقتضیات زمان را ضروری می‌سازد، بی‌آنکه هدف اصلی دستخوش کم‌رنگی، انحراف یا مصالحه شود.

در پایان، باید بر این گزاره حیاتی تأکید کرد که در جغرافیای سیاسی ایران، بدون استقرار نظمی دموکراتیک و ساختاری فدرال، حقوق مسلم ملت کورد و سایر ملت‌های تحت ستم هرگز تحقق نخواهد یافت. از سوی دیگر، تا زمانی که حقوق ملی کوردها و دیگر ملت‌های ساکن در این جغرافیا به رسمیت شناخته نشود و به‌طور عینی تضمین نگردد، برپایی هیچ نظام دموکراتیک، باثبات و پایداری در ایران امکان‌پذیر نخواهد بود.



مسئله کورد، پیش و بیش از هر چیز یک مسئله ملی است و تمایزی بنیادین با هضم‌شدن یا ادغام در ساختار ملتی دیگر دارد؛ پیکار یک قرن اخیر ملت کورد، هرگز برای حل‌شدن در هویت دیگران نبوده، بلکه مبارزه‌ای تاریخی برای تحقق حق تعیین سرنوشت، حاکمیت ملی و تثبیت جایگاه متمایز و مستقل خویش است.

در جغرافیای سیاسی ایران، بدون استقرار نظمی دموکراتیک و ساختاری فدرال، حقوق مسلم ملت کورد و سایر ملت‌های تحت ستم محقق نخواهد شد؛ و متقابلا، تا زمانی که حقوق ملی کوردها و دیگر ملل به رسمیت شناخته نشود، بنا نهادن هیچ نظام دموکراتیک و پایداری در این کشور میسر نخواهد بود.

کوردستان
• شماره: ۹۳۰
۱۵ آبان ۱۴۰۵- ٦ نوامبر ۲۰۲٦

آینده جنبش کوردستان

نباید به تصمیمات قدرت‌های خارجی گره بخورد / بخش دوم و پایانی



مصاحبه: شهرام سبحانی

اشاره: در بخش دوم و پایانی این گفتگو، دکتر حسیم میرزایی به بررسی موقعیت ژئوپلیتیک کوردستان در معادلات منطقه‌ای، راهبردهای مقابله با پروژه امنیتی‌سازی رژیم، و الزامات تدوین یک «قرارداد سیاسی بنیادین» میان نیروهای دموکراتیک برای مدیریت دوران گذار می‌پردازد. وی هشدار می‌دهد که گذار از اقتدارگرایی به‌خودی‌خود دموکراسی نمی‌آورد؛ از این رو، تضمین حقوق ملی کوردستان نیازمند نفی ائتلاف‌های صوری، سازمان‌یابی مستقل مدنی و استقلال تصمیم‌گیری از منازعات واشنگتن، تهران و تل‌آویو است.

در صورت تداوم سیاست‌های بحران‌آفرین جمهوری اسلامی، جایگاه ژئوپلیتیک و امنیتی کوردستان در معادلات فرامرزی و چگونگی تأثیرپذیری آن از تحولات منطقه‌ای چگونه تحلیل می‌شود؟

کوردستان از نظر ژئوپلیتیکی در نقطه‌ای حساس قرار دارد؛ زیرا جغرافیای آن با چندین حوزه مهم امنیتی، سیاسی و اقتصادی منطقه پیوند خورده است. این موقعیت، هم‌زمان ظرفیت ایجاد نفوذ سیاسی و خطر تبدیل‌شدن به میدان رقابت بازیگران داخلی و خارجی را افزایش می‌دهد.

برای تحلیلی دقیق از این موقعیت، باید میان «اهمیت جغرافیایی»، «قدرت سیاسی» و «ظرفیت واقعی اثرگذاری» تمایز قائل شد. جغرافیای راهبردی به‌تنهایی تولید قدرت نمی‌کند؛ بلکه این قدرت زمانی شکل می‌گیرد که جغرافیا با انسجام و سازمان‌یافتگی سیاسی میان احزاب، مشروعیت اجتماعی، نهادهای کارآمد و روابط خارجی متوازن همراه شود.

الف) کوردستان در تقاطع چند بحران منطقه‌ای

تحولات ایران بر امنیت عراق، ترکیه، سوریه و سایر کشورهای منطقه تأثیر می‌گذارد و هرگونه تغییر عمده در ساختار قدرت در تهران، می‌تواند محاسبات امنیتی این بازیگران را دگرگون کند.

در چنین شرایطی، مسئله کوردستان ممکن است از موضوعی عمدتا داخلی، به فرآیندی با پیامدهای فرامرزی تبدیل شود. با این حال، این تحول لزوما به افزایش قدرت سیاسی کوردها منجر نخواهد شد؛ زیرا ممکن است دولت‌های منطقه برای جلوگیری از تغییر مرزهای سیاسی یا گسترش مطالبات ملی، همکاری‌های امنیتی خود را افزایش دهند.

ب) تعارض میان امنیت دولت‌ها و حقوق ملت‌ها

یکی از مهم‌ترین چالش‌های ژئوپلیتیکی کوردستان، تعارض احتمالی میان منطق «امنیتی دولت‌های منطقه» و منطق «حقوق ملی ملت کورد» است.

دولت‌های منطقه ممکن است هرگونه تحول سیاسی در کوردستان را از منظر تمامیت ارضی، امنیت مرزی یا احتمال گسترش مطالبات ملی ارزیابی کنند. در مقابل، جنبش دموکراتیک کوردستان بر این اصل تأکید دارد که امنیت پایدار، بدون به رسمیت شناختن حقوق سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مردم محقق نمی‌شود.

این دو نگاه الزاما در همه شرایط با یکدیگر سازگار نیستند؛ از این رو، سیاست کوردستان باید بتواند میان «دفاع از حقوق ملی» و «پرهیز از گرفتار شدن در رقابت‌های نیابتی» تعادلی هوشمندانه برقرار کند.

ج) ظرفیت تبدیل‌شدن به یک بازیگر سیاسی مستقل

کوردستان زمانی می‌تواند جایگاه خود را در معادلات منطقه‌ای تقویت کند که از موقعیت صرفا جغرافیایی خود فراتر رفته و به یک بازیگر سیاسی دارای برنامه، انسجام و مشروعیت تبدیل شود.

این امر مستلزم گفت‌وگو با نیروهای دموکراتیک منطقه، برقراری روابط سیاسی شفاف، دفاع از حقوق ملت‌های همسایه و ارائه تصویری روشن از آینده‌ای مبتنی بر صلح و همزیستی است.

راهبرد مؤثر آن است که کوردستان نه به‌عنوان «ابزار فشار» یک قدرت علیه قدرتی دیگر، بلکه به‌عنوان یک «موضوع سیاسی مشروع» با مطالباتی روشن و قابل دفاع شناخته شود.

د) فرصت‌ها و مخاطرات

در صورت وقوع تغییرات عمده در ایران، ممکن است فرصت‌هایی برای گسترش مشارکت سیاسی، بازتعریف مناسبات مرکز–پیرامون و ایجاد نهادهای دموکراتیک فراهم شود. در مقابل، خلا قدرت، رقابت گروه‌های مسلح، مداخلات خارجی و تشدید اختلافات داخلی می‌تواند مخاطرات جدی ایجاد کند.

بنابراین، راهبرد سیاسی کوردستان باید از پیش برای چند سناریوی متفاوت آمادگی داشته باشد:

۱. تداوم وضع موجود؛ ۲. اصلاحات محدود؛ ۳. گذار سیاسی مذاکره‌شده؛ ٤. فروپاشی ناگهانی ساختار قدرت.

نتیجه‌گیری: اهمیت ژئوپلیتیکی زمانی به «قدرت سیاسی پایدار» تبدیل می‌شود که با انسجام داخلی، مشروعیت مردمی و راهبرد مستقل همراه باشد. در غیر این صورت، کوردستان با وجود اهمیت جغرافیایی بالا، همچنان موضوع تصمیم‌گیری دیگران باقی خواهد ماند.

با تشدید سایه جنگ و تنش‌های منطقه‌ای، جمهوری اسلامی معمولا تلاش می‌کند با امنیتی‌سازی مضاعف مناطق مرزی و به‌ویژه کوردستان، فضا را برای فعالیت‌های مدنی و سیاسی تنگ‌تر کند. ارزیابی شما از این تهدید و راه‌های مقابله با آن چیست؟

امنیتی‌سازی به فرایندی گفته می‌شود که در آن، یک حکومت موضوعات سیاسی و اجتماعی را به‌عنوان «تهدیدی علیه امنیت ملی» تعریف کرده و از این طریق، اعمال محدودیت‌های استثنایی را توجیه می‌کند. در شرایط بحران خارجی، حکومت‌های اقتدارگرا ممکن است از منطق «وضعیت اضطراری» برای گسترش اختیارات نهادهای امنیتی، محدود کردن آزادی بیان، افزایش فشار بر فعالان سیاسی و مدنی و اعمال کنترل شدیدتر بر مناطق مرزی استفاده کنند.

در مورد جمهوری اسلامی، مسئله کوردستان از دیرباز با نگرانی‌های امنیتی حکومت درباره هویت ملی، مطالبات سیاسی و فعالیت احزاب کوردی پیوند خورده است. در شرایط جنگی، احتمال دارد این نگاه امنیتی تشدید شود و مطالبات مدنی و سیاسی نیز بیش از پیش با سوءظن امنیتی مواجه گردند.

با این حال، مقابله مؤثر با این روند مستلزم پرهیز از دو خطای اساسی است:

۱. نادیده گرفتن خطر سرکوب

۲. محدود کردن تمام ظرفیت مبارزه سیاسی به واکنش‌های کوتاه‌مدت و احساسی

به نظر من، مقابله با امنیتی‌سازی باید بر چند محور استوار باشد:



. نخست؛ تفکیک روشن فعالیت مدنی از فعالیت خشونت‌آمیز: دفاع از حقوق زبانی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، مشارکت در اعتراضات مسالمت‌آمیز و مطالبه دموکراسی نباید به‌طور خودکار تهدید امنیتی تلقی شود. نیروهای دموکراتیک باید همواره بر مشروعیت فعالیت مدنی و حق قانونی مخالفت سیاسی تأکید ورزند.

. دوم؛ مستندسازی نقض حقوق بشر: ثبت دقیق بازداشت‌ها، احکام قضایی، محدودیت‌های مدنی و سایر موارد نقض حقوق – در صورت رعایت اصول امنیتی و رضایت افراد – می‌تواند زمینه پاسخ‌گویی حقوقی و افزایش آگاهی عمومی را فراهم کند. اعتبار این مستندات مستقیما به دقت، صحت‌سنجی و رعایت حریم خصوصی وابسته است.

. سوم؛ تقویت همبستگی میان نیروهای مدنی و سیاسی: اگر هر جریان سیاسی در برابر فشارها تنها بماند، امکان سرکوب و محدود کردن آن افزایش می‌یابد. همکاری میان احزاب دموکراتیک، نهادهای حقوق بشری، فعالان فرهنگی و تشکل‌های مدنی می‌تواند هزینه سیاسی سرکوب را برای حکومت به‌شدت افزایش دهد.

. چهارم؛ بین‌المللی کردن مسئله حقوق بشر (نه تبدیل آن به رقابت نظامی): ارتباط با نهادهای حقوق بشری و استفاده از سازوکارهای حقوقی بین‌المللی می‌تواند برای مستندسازی و پیگیری نقض حقوق موثر باشد. این مسیر کاملا از درخواست مداخله نظامی خارجی جداست و باید از نظر سیاسی و حقوقی به‌صورت مستقل ارزیابی شود.

. پنجم؛ پرهیز از گرفتار شدن در منطق جنگی حکومت: اگر تمام مسائل اجتماعی به رقابت امنیتی و نظامی فروکاسته شوند، جامعه مدنی آسیب می‌بیند و فضای گفت‌وگو محدودتر می‌شود. دفاع از حقوق مردم باید بر حفظ جان غیرنظامیان، آزادی‌های اساسی، فعالیت مسالمت‌آمیز و مسئولیت‌پذیری سیاسی متمرکز بماند.

در نهایت، باید توجه داشت که بحران خارجی ممکن است حکومت را تحت فشار قرار دهد، اما لزوما آن را دموکراتیک نمی‌کند. حتی در شرایط تضعیف اقتصادی و نظامی، یک حکومت می‌تواند برای حفظ قدرت، همچنان به سرکوب داخلی متوسل شود.

بنابراین، راهبرد نیروهای دموکراتیک کوردستان باید هم‌زمان دو هدف را دنبال کند: مقابله با سرکوب جاری و آماده‌سازی جامعه برای گذار به نظمی که در آن، حقوق شهروندی و ملی به تضمین‌های قانونی و نهادی تبدیل شده باشند.

برای اینکه در صورت بروز هرگونه تحول یا فروپاشی در ساختار سیاسی ایران، حقوق ملی کوردها و سایر ملت‌ها تضمین شود، ضرورت ائتلاف و همگرایی میان جریان‌های دموکراتیک، چپ و آزادی‌خواه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به باور من، ائتلاف نیروهای دموکراتیک یکی از مهم‌ترین الزامات گذار از جمهوری اسلامی به نظمی آزاد و پایدار است. اما باید میان ائتلاف تاکتیکی برای مقابله با حکومت و توافق راهبردی درباره ساختار آینده ایران تفاوت قائل شد.

ائتلافی که صرفا بر نفی و مخالفت با جمهوری اسلامی بنا شده باشد، ممکن است در لحظه بحران به‌سرعت شکل بگیرد؛ اما در صورت نبود توافق درباره توزیع قدرت، حقوق ملی و ساختار حکومت، با نخستین اختلاف اساسی دچار فروپاشی خواهد شد. تجربه تاریخی گذارهای سیاسی نشان می‌دهد که کنار رفتن یک حکومت اقتدارگرا به‌خودی‌خود به ایجاد ساختاری دموکراتیک نمی‌انجامد. اگر نیروهای مخالف پیش از تغییر قدرت درباره اصول بنیادین نظم آینده توافق نکنند، خطر بازتولید تمرکز قدرت و انحصار سیاسی همواره وجود خواهد داشت.

از این منظر، ائتلاف مطلوب باید بر مبنای یک پیمان و قرارداد سیاسی روشن شکل گیرد که محورهای اصلی آن عبارت‌اند از:

۱.پذیرش تکثر ملی و سیاسی ایران

ایران جامعه‌ای متکثر از نظر هویتی، زبانی، فرهنگی و سیاسی است. هر طرحی برای آینده کشور که این تکثر را نادیده بگیرد، از همان ابتدا با بحران مشروعیت مواجه خواهد شد.

۲. توافق درباره حق تعیین سرنوشت

حق تعیین سرنوشت نباید صرفا شعاری برای جذب حمایت سیاسی باشد؛ بلکه این اصل باید در ساختار مذاکرات، تدوین قانون اساسی و تعیین مناسبات میان مرکز و مناطق مختلف جایگاه مشخصی داشته باشد. در این زمینه دیدگاه‌های متفاوتی درباره فدرالیسم، خودگردانی منطقه‌ای و دیگر الگوهای توزیع قدرت وجود دارد. اختلاف بر سر مدل نهایی نباید بهانه‌ای برای انکار اصل حق تعیین سرنوشت شود؛ بلکه باید از طریق مذاکره آزاد، مشارکت برابر و سازوکارهای دموکراتیک مورد بررسی قرار گیرد. برای جنبش ملی کوردستان، اصل حیاتی این است که هیچ ساختاری بدون مشارکت واقعی و رضایت آزادانه مردم مربوطه شکل نگیرد.

۳. تضمین حقوق و مدیریت دوره گذار

یکی از حساس‌ترین مراحل هر تحول سیاسی، فاصله میان تضعیف حکومت پیشین و تثبیت نهادهای جدید است. در این دوره، خطر خلا قدرت، انتقام‌جویی، تبعیض و انحصارطلبی سیاسی به‌شدت افزایش می‌یابد. بنابراین، ائتلاف باید پیشاپیش درباره اصول اداره دوره گذار، تضمین حقوق اقلیت‌ها و ملت‌ها، استقلال دستگاه قضایی، آزادی رسانه‌ها، برگزاری انتخابات آزاد و جلوگیری از تمرکز مجدد قدرت به توافق برسد. حقوق ملی نباید به وعده‌هایی موکول شود که اجرای آن‌ها به آینده‌ای نامعلوم واگذار می‌گردد.

٤. ایجاد اعتماد متقابل و پذیرش مسئولیت سیاسی

ائتلاف پایدار زمانی شکل می‌گیرد که نیروهای سیاسی یکدیگر را نه به‌عنوان ابزاری موقت، بلکه به‌عنوان شرکای سیاسی دارای حقوق برابر به رسمیت بشناسند. این امر مستلزم شفافیت در تصمیم‌گیری، احترام به تفاوت دیدگاه‌ها، پرهیز از انحصارطلبی و پذیرش سازوکارهای حل اختلاف است. در این چارچوب، نیروهای کورد باید بتوانند مطالبات خود را به‌صورت مستقل مطرح کنند و در عین حال در مسائل مشترک با سایر نیروهای دموکراتیک همکاری داشته باشند. از سوی دیگر، نیروهای سراسری نیز باید از این تصور فاصله بگیرند که پس از تغییر حکومت، حق تصمیم‌گیری درباره ساختار کشور به‌طور انحصاری در اختیار مرکز سیاسی خواهد بود

.

نتیجه‌گیری و راهبرد پیشنهادی

ائتلاف مطلوب، نه ائتلافی صرفا ضدحکومتی، بلکه ائتلافی برای تأسیس نظم سیاسی جدید است؛ نظمی که در آن دموکراسی، عدالت اجتماعی، حقوق ملی، آزادی‌های فردی و توزیع عادلانه قدرت، اجزای جدایی‌ناپذیر یک قرارداد سیاسی باشند. اگر نیروهای سیاسی امروز درباره این اصول به توافق نرسند، ممکن است فردا در شرایطی بسیار دشوارتر ناچار به مذاکره شوند؛ زمانی که خلا قدرت، مداخلات خارجی و رقابت‌های داخلی هزینه مصالحه را به‌شدت افزایش داده است.

از این رو، گفت‌وگو میان نیروهای کورد، فارس، بلوچ، عرب، ترک، ترکمن و دیگر گروه‌ها و جریان‌های دموکراتیک باید بر مبنای برابری سیاسی و پذیرش تکثر صورت گیرد. این همکاری به معنای نادیده گرفتن اختلافات واقعی یا یکسان دانستن مطالبات همه ملت‌ها نیست، بلکه ایجاد سازوکاری برای حل مسالمت‌آمیز همین اختلافات است. اتحاد دموکراتیک زمانی معنا پیدا می‌کند که هیچ ملتی مجبور نباشد برای برخورداری از آزادی، از حق تعیین سرنوشت خود چشم‌پوشی کند.

در مجموع، تحولات نظامی و سیاسی منطقه می‌تواند فرصت‌ها و مخاطرات تازه‌ای برای آینده ایران و کوردستان ایجاد کند. بااین‌حال، هیچ تحول خارجی به‌تنهایی آزادی، دموکراسی یا حقوق ملی را تضمین نمی‌کند. از منظر من، سه اصل کلیدی باید در مرکز راهبرد سیاسی نیروهای دموکراتیک کوردستان قرار گیرد:

۱. استقلال سیاسی در تصمیم‌گیری: حمایت یا مخالفت با هر قدرت خارجی باید بر اساس منافع مردم و اصول سیاسی روشن ارزیابی شود، نه وابستگی به یک محور بین‌المللی.

۲. تبدیل مطالبات ملی به تضمین‌های حقوقی و نهادی: حقوق کوردها باید در ساختار سیاسی آینده، قانون اساسی و سازوکارهای توزیع قدرت جایگاه قانونی و حقوقی مشخصی داشته باشد.

۳. آمادگی برای گذار دموکراتیک: نیروهای سیاسی باید پیش از وقوع تحولات غیرقابل پیش‌بینی، درباره ساختار آینده، حقوق ملت‌ها، شیوه اداره دوره گذار و سازوکارهای حل اختلاف به گفت‌وگوی جدی بپردازند.

مسئله بنیادین این است که آینده کوردستان نباید صرفا تابع نتیجه رقابت‌های تهران، واشینگتن و تل‌آویو باشد. این رقابت‌ها ممکن است توازن قدرت را تغییر دهند، اما تعیین سرنوشت سیاسی مردم نیازمند اراده سازمان‌یافته، مشروعیت اجتماعی و توافق‌های دموکراتیک است.

کوردستان
• شماره: ۹۳۰
۱۵ آبان ۱۴۰۵- ٦ نوامبر ۲۰۲٦

جنگ، فروپاشی اقتصادی و خیزش داخلی؛

جمهوری اسلامی به کدامین سو می‌رود؟



هیوا بهرامی



فرضیه‌ای که احتمال سقوط رژیم را امروز قوی‌تر از هر زمان ارزیابی می‌کند، بر این واقعیت استوار است که حکومت به‌طور هم‌زمان در محاصره بحران‌های متقاطع و هم‌افزا گرفتار آمده است: فروپاشی شاهرگ‌های اقتصادی، زوال بازوهای منطقه‌ای، انسداد مطلق مشروعیت سیاسی و منازعات درون‌ساختاری. تداوم انحطاط اقتصادی به خیزش‌های خیابانی دامن می‌زند؛ سرکوب خیابان بر انباشت خشم و نفرت عمومی می‌افزاید؛ و اگر این چرخه با ترک‌خوردن وفاداری نیروهای امنیتی همراه شود، تحول ساختاری حتمی خواهد بود.

از بهمن ۱۳۵۷ و استقرار جمهوری اسلامی در ایران، این رژیم بحران‌های متعدد و نفس‌گیری را پشت سر گذاشته است. با این حال، مختصات کنونی کشور، حاکمان تهران را در برابر یکی از پیچیده‌ترین و سهمگین‌ترین بحران‌های چندبعدی تاریخ حیاتشان قرار داده است. درگیری مستقیم و فرسایشی با ایالات متحده و اسرائیل، بحران عمیق و فلج‌کننده اقتصادی، گسترش روزافزون امواج نارضایتی عمومی و فروپاشی نفوذ منطقه‌ای، پایه‌های قدرت رژیم را بیش از هر زمان دیگری متزلزل ساخته است.

شواهد و داده‌های عینی حاکی از آن است که جمهوری اسلامی وارد مرحله‌ای سرنوشت‌ساز از حیات خود شده است؛ مرحله‌ای که در آن، سناریوی «سقوط رژیم» به یکی از محتمل‌ترین و جدی‌ترین گزینه‌های پیش‌رو بدل گشته، هرچند زمان دقیق و نحوه تحقق آن همچنان مبهم و ناروشن است.

جمهوری اسلامی در دهه‌های گذشته بقای خود را بر سه ستون استراتژیک استوار ساخته بود:

۱. ماشین سرکوب و ساختار نظامی–امنیتی پرقدرت؛

۲. ایدئولوژی تمامیت‌خواه «ولایت فقیه»؛

۳. شبکه گروه‌های نیابتی و بازوهای منطقه‌ای.

این تثلیث استراتژیک به تهران امکان می‌داد تا امواج بحران‌های داخلی را با تکیه بر ابزار زور مهار کند و هم‌زمان عمق استراتژیک خود را در جغرافیای خاورمیانه — مشخصا در لبنان، عراق، سوریه و یمن — بگستراند. اما امروز، هر سه ستون زیر ضربات خردکننده قرار گرفته‌اند: رویارویی نظامی با آمریکا و اسرائیل ماشین جنگی رژیم را به‌شدت فرسوده ساخته و در شرایطی که نیروهای نیابتی یکی پس از دیگری در گرداب بحران‌های موجودیتی گرفتار شده‌اند، دامنه مانور تهران به حداقل ممکن رسیده است.

هم‌زمان با این بن‌بست بیرونی، گسل‌های درونی قدرت نیز دهان گشوده‌اند؛ تعارضات حاکمان بر سر خطوط راهبردی سیاست خارجی، نحوه مدیریت جنگ، سطح تنش با واشینگتن و راه‌های برون‌رفت از سیاهچاله اقتصادی، در حال تعمیق است. یک سیستم اقتدارگرا شاید بتواند شکستی نظامی یا بحرانی اقتصادی را از سر بگذراند، اما هنگامی که ارکان مشروعیت، قدرت مادی و ابزارهای ژئوپلیتیک آن به‌طور هم‌زمان فروبپاشند، شانس بقا به کمترین حد و احتمال فروپاشی به اوج می‌رسد.

بحران اقتصادی؛ شاهرگی که قطع می‌شود

در شرایط فعلی، متغیر اقتصاد سنگین‌ترین فشار ساختاری را بر پیکره رژیم وارد می‌آورد. توقف و انسداد صادرات نفت، رژیم تحریم‌های فراگیر و پیامدهای فاجعه‌بار جنگ، منابع مالی حکومت را تا مرز خشکیدگی کامل پیش برده است.

بر پایه گزارش روزنامه «وال استریت ژورنال» در ۲۲ اکتبر ۲۰۲٦، بخش اعظم ذخایر ارزی حاصل از فروش نفت که رژیم برای روزهای مبادا اندوخته بود، در ماه‌های اخیر به‌طور کامل بلعیده و مصرف شده است. برآوردهای دولت آمریکا نشان می‌دهد که زیان وارده به درآمدهای ارزی ایران سر به ده‌ها میلیارد دلار می‌زند. این تخلیه مالی برای جمهوری اسلامی به‌مثابه یک فاجعه است؛ چرا که دلارهای نفتی ستون فقرات بودجه عمومی، منبع پرداخت حقوق نیروهای سرکوب، شریان حیات دستگاه‌های بوروکراتیک و تنها ابزار مهار نسبی تورم بوده است.

تداوم انسداد درآمدهای نفتی، وفاداری نهادهای امنیتی و بدنه اجرایی را فرسوده خواهد کرد و توان سیستم برای مدیریت بحران‌های نوظهور را به صفر می‌رساند. در سوی دیگر معادله، گرانی لجام‌گسیخته، سقوط قدرت خرید و دشواری معیشت، بار سنگینی بر دوش جامعه نهاده است. هنگامی که تأمین نان به امری ناممکن بدل شود، هم‌پوشانی فقر و گرسنگی پتانسیل آن را دارد که جامعه میلیونی زیر خط فقر را به آتشفشانی مهارناپذیر تبدیل کند.

خیزش مدنی و بن‌بست سرکوب

اعتراضات زمستان ۲۰۲۵–۲۰۲٦ آشکارا نشان داد که جرقه‌های معیشتی با چه سرعتی می‌توانند به آتش مطالبات سیاسی و رادیکال بدل شوند. تظاهراتی که به‌سرعت جغرافیای وسیعی از شهرهای کشور را درنوردید، بلافاصله از مطالبات اقتصادی عبور کرد، کلیت ساختار حاکمیت را نشانه رفت و با شعارهای صریح، براندازی نظام را فریاد زد. پاسخ حکومت طبق معمول، بازداشت‌های فله‌ای، قطع و اختلال اینترنت، خشونت عریان و کشتار ده‌ها هزار تن از شهروندان معترض بود.

پرسش بنیادین این است: آیا این خشم عمومی و پتانسیل خیزش، توان تبدیل شدن به جنبشی سیاسی، سازمان‌یافته و سراسری را دارد؟ اعتراضات پراکنده و موضعی ممکن است توسط سرکوبگران مهار شوند، اما شکل‌گیری جبهه‌ای فراگیر که اصناف، اقشار گوناگون را به هم پیوند دهد، باری خارج از توان مهار دستگاه سرکوب بر رژیم تحمیل خواهد کرد. تقاطع هم‌زمان بحران اقتصادی، عصیان اجتماعی و شکاف‌های عمیق در بالا، شرایطی خلق می‌کند که کنترل آن از عهده حکومت خارج است.

سپاه پاسداران؛ سنگر بقا یا کانون انشقاق؟

سپاه پاسداران ستون خیمه قدرت جمهوری اسلامی است؛ نهادی با توانمندی گسترده نظامی، امپراتوری رانتی اقتصادی و نفوذ تعیین‌کننده سیاسی. تا کنون ظاهر ماجرا این‌گونه بوده که سپاه با انسجام کامل از ساختار قدرت دفاع می‌کند؛ اما واقعیت‌های میدانی نشان می‌دهند که نفوذ عمیق و ویرانگر سرویس‌های اطلاعاتی خارجی در تاروپود این نهاد رخنه کرده است؛ رخنه‌ای که می‌تواند در آینده‌ای نه‌چندان دور، به شکاف‌هایی بنیادین در ساختار فرماندهی و بدنه آن بینجامد.

از سوی دیگر، انحصارطلبی روزافزون سپاه در قدرت و منابع، خود آبستن تضادهای منافع تازه است. هنگامی که سفره غارت کوچک‌تر می‌شود و نوبت به اتخاذ تصمیم‌های دردناک پیرامون مهار خیابان، دیپلماسی و جراحی‌های اقتصادی می‌رسد، منافع متضاد کانون‌های قدرت علنی‌تر شده و بحران را به درون هسته سخت هدایت می‌کند. اگر بخشی از بدنه نیروهای مسلح از تمکین به فرامین کشتار سرباز زند یا شکاف‌های جناحی به انشقاق عیان بدل شود، رژیم در لبه پرتگاه قرار خواهد گرفت. بنابراین پاشنه آشیل حکومت نه فقط در جبهه‌های جنگ بیرونی، بلکه در این پرسش حیاتی نهفته است: ابزارهای سرکوب تا چه زمانی تمایل و توان صیانت از این ساختار پوسیده را خواهند داشت؟

زوال عمق استراتژیک؛ تنهایی استراتژیک تهران

در جغرافیای خاورمیانه نیز ورق به زیان جمهوری اسلامی برگشته است. شبکه نیابتی رژیم موسوم به «محور مقاومت» دهه‌ها اهرم موازنه‌سازی در برابر اسرائیل و رقبای منطقه‌ای بود. امروز اما اکثریت مطلق این نیروها در بحران‌های کشنده غوطه‌ورند؛ آنان نه‌تنها باری از دوش تهران برنمی‌دارند، بلکه خود برای بقا دست‌وپا می‌زنند.

فروپاشی دومینووار و زمین‌گیر شدن پی‌درپی این بازوهای نیابتی نشان داد که قمار چنددهه‌ای رژیم — که در آن صدها میلیارد دلار از ثروت ملی مردم ایران به پای گروه‌های شبه‌نظامی ریخته شد — یک خطای استراتژیک و پرهزینه بوده و این نیروها در لحظه بحران نهایی، هرگز قادر به نجات حامی مالی خود نیستند.

چرا شانس سرنگونی افزایش یافته است؟

فرضیه‌ای که احتمال سقوط رژیم را امروز قوی‌تر از هر زمان ارزیابی می‌کند، بر این واقعیت استوار است که حکومت به‌طور هم‌زمان در محاصره بحران‌های متقاطع و هم‌افزا گرفتار آمده است: فروپاشی شاهرگ‌های اقتصادی، زوال بازوهای منطقه‌ای، انسداد مطلق مشروعیت سیاسی و منازعات درون‌ساختاری. هر یک از این عوامل به‌تنهایی شاید مرگبار نباشد، اما هم‌زمانی و زنجیره‌شدن آن‌ها وضعیتی پدید می‌آورد که با الگوهای سنتی مدیریت بحران قابل حل نیست.

تداوم انحطاط اقتصادی به خیزش‌های خیابانی دامن می‌زند؛ سرکوب خیابان بر انباشت خشم و نفرت عمومی می‌افزاید؛ و اگر این چرخه با ترک‌خوردن وفاداری نیروهای امنیتی همراه شود، تحول ساختاری حتمی خواهد بود.

با این همه، باید مرز تحلیلی روشنی میان «افزایش احتمال سقوط» و «حتمیت سقوط» ترسیم کرد. جمهوری اسلامی در گذشته نشان داده که از ظرفیت سازگاری و خشونت‌ورزی بی‌حدومرز در تنگناها برخوردار است. بنابراین سناریوی سقوط سریع تنها زمانی جامه عمل خواهد پوشید که ضربات و فشارهای خارجی، هم‌راستا و همگام با مبارزات جامعه در داخل به پیش رود و نیروهای خارجی اراده‌ای قاطع و صریح برای براندازی حکومت در دستور کار داشته باشند.

افق فردای پس از جمهوری اسلامی

سقوط رژیم پایان چالش‌های جامعه ایران نخواهد بود. ایران در تاریخ معاصر خود هرگز تجربه زیست در یک نظام دموکراتیک را نداشته است. استبداد مرکزگرا در تمامی دوران‌های تاریخی، حقوق ملت‌های تحت ستم را نفی و سرکوب کرده است؛ مسئله‌ای که دهه‌ها دغدغه بنیادین بخش‌های گسترده‌ای از جغرافیای کشور و مشخصا کوردستان بوده است، جایی که جنبش رهایی‌بخش کوردستان بیش از هشت دهه برای تحقق حقوق بنیادین خویش پیکاری مداوم را پیش برده است.

تا امروز آلترناتیو دموکراتیک و مورد وفاقی برای آینده سیاسی شکل نگرفته است. بخش غالب اپوزیسیون سراسری بر مقوله دموکراسی پای می‌فشارد؛ شکی نیست که دموکراسی بهترین شیوه کشورداری است، اما پرسش اساسی این است: آیا دموکراسی به‌تنهایی قادر به تأمین و تضمین حقوق ملت‌های تحت ستم ایران، از جمله ملت کورد، خواهد بود؟

بخش عمده‌ای از جریان‌های سیاسی کوردستان بر این باورند که ساختار فدرال مناسب‌ترین چارچوب برای حل دموکراتیک مسئله ملی در ایران پس از رژیم است. در مقابل، بخش‌های پرنفوذی از اپوزیسیون سراسری، ساختار فدرال را تهدیدی علیه تمامیت ارضی قلمداد می‌کنند و همچنان بر تمرکزگرایی اصرار دارند و حل موضوع را صرفا به «حقوق شهروندی فردی» تقلیل می‌دهند. ساختاری دموکراتیک که صرفا بر حقوق فردی شهروندی بنا شود، شاید منافع ملت فرادست را پوشش دهد، اما تضمین‌کننده حقوق جمعی و ملی ملت‌های فرودست نخواهد بود.

از همین رو حیاتی است که نمایندگان ملت‌ها و به‌ویژه احزاب کوردستان، هم‌زمان با تأکید بر دموکراسی و ساختار فدرال، گفت‌وگویی فشرده و راهبردی را با جریان‌های دموکرات و لیبرال اپوزیسیون سراسری سامان دهند. اگر پیش از سقوط رژیم، بر سر اصول بنیادین میان نیروهای ملت فرادست و جریان‌های سیاسی ملت‌های تحت ستم توافقی تاریخی و الزام‌آور حاصل نشود، مدیریت فردای سقوط بی‌نهایت دشوار و پرمخاطره خواهد بود. استقرار هر نظم نوینی در ایران نیازمند مصالحه و توافقی استراتژیک است و تحقق این امر، ضرورت مبرم دیالوگ و تفاهم پیشینی با اپوزیسیون دموکراتیک ایران را اثبات می‌کند.

بخش عمده‌ای از جریان‌های سیاسی کوردستان بر این باورند که ساختار فدرال مناسب‌ترین چارچوب برای حل دموکراتیک مسئله ملی در ایران پس از رژیم است. در مقابل، بخش‌های پرنفوذی از اپوزیسیون سراسری، ساختار فدرال را تهدیدی علیه تمامیت ارضی قلمداد می‌کنند و حل موضوع را صرفا به حقوق شهروندی فردی تقلیل می‌دهند. ساختاری دموکراتیک که صرفا بر حقوق فردی شهروندی بنا شود، شاید منافع ملت فرادست را پوشش دهد، اما تضمین‌کننده حقوق جمعی و ملی ملت‌های فرودست نخواهد بود.

کوردستان
• شماره: ۹۳۰
۱۵ آبان ۱۴۰۵- ٦ نوامبر ۲۰۲٦

پارادوکس هستی‌شناختی انتگراسیون دموکراتیک

(خودکشی سوژه در افق اراده دیگری)



شاهو حسینی

ادغام در میانه هم‌پیوندی و استحاله، فرایند پیوند دادن و هماهنگ ساختن واحدهای متفاوت در درون ساختاری بزرگ‌تر است؛ اما این تعریف به‌تنهایی نمی‌تواند محتوای سیاسی و هستی‌شناختی این مفهوم را روشن کند. زیرا هم‌پیوندی همواره به معنای برقراری رابطه‌ای برابر میان دو موجودیت مستقل نیست. گاهی ادغام می‌تواند بر پایه شناسایی متقابل و احترام به تفاوت‌ها شکل بگیرد؛ اما گاهی نیز به فرایندی بدل می‌شود که در آن یکی از طرف‌ها، به‌نام مشارکت، ناگزیر می‌شود خود را با ساختار و اراده دیگری سازگار سازد. ازاین‌رو، پرسش بنیادی درباره ادغام این نیست که آیا دو جامعه می‌توانند با یکدیگر زندگی کنند؛ بلکه این است که شرایط این همزیستی را چه کسی تعیین می‌کند و هر یک از طرف‌ها تا چه اندازه در صورت‌بندی این شرایط مشارکت دارند. ادغام زمانی می‌تواند دموکراتیک باشد که هم‌پیوندی به حذف تفاوت‌ها نینجامد، به ابزاری برای تحمیل هویت مسلط تبدیل نشود و به سازوکاری برای وابسته ساختن امکان‌های هستی یکی از طرف‌ها به اراده دیگری بدل نگردد. در مقابل، اگر وحدت تنها در محدوده‌ای ممکن باشد که طرف مسلط پیشاپیش ترسیم کرده است، باید خود دموکراتیک بودن این فرایند را به پرسش گرفت. در اینجا تفاوتی بنیادین میان ادغام و همانندسازی (Assimilation) وجود دارد: همانندسازی در پی محو تفاوت است؛ اما ادغام، دست‌کم در تعریف دموکراتیک خود، مدعی حفظ تفاوت‌هاست. مسئله آن است که حفظ تفاوت فرهنگی، به‌خودی‌خود، هنوز دلیلی بر حفظ استقلال سیاسی و هستی‌شناختی سوژه نیست.

ادغام دموکراتیک در اندیشه عبدالله اوجالان

در اندیشه‌های سیاسی متأخر عبدالله اوجالان، ادغام دموکراتیک به‌مثابه راهی برای حل مسئله کورد از طریق دگرگون ساختن رابطه میان دولت و جامعه مطرح می‌شود. در این دیدگاه، راه‌حل به جدایی ملی و تأسیس یک دولت-ملت جدید محدود نمی‌شود؛ بلکه در دموکراتیک کردن ساختار سیاسی، به‌رسمیت‌شناختن تفاوت‌های ملی و فرهنگی و برقراری شهروندی آزاد و برابر جست‌وجو می‌شود. اوجالان، به‌ویژه در پیام‌های سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲٦، ادغام دموکراتیک را به‌عنوان بدیلی در برابر همانندسازی و منازعات خشونت‌آمیز طرح می‌کند. در این چارچوب، جامعه دموکراتیک باید بتواند هویت، زبان، فرهنگ و سازمان‌های اجتماعی خود را حفظ کند و همزمان رابطه‌ای حقوقی و سیاسی تازه با دولت برقرار سازد. از نظر حقوقی، این رویکرد بر شهروندی آزاد، حقوق فردی و جمعی، صلح و توافق دموکراتیک تکیه می‌کند. بنا بر این موضع، کورد نباید برای مشارکت در حیات سیاسی مشترک ناچار به چشم‌پوشی از کوردبودن خویش شود؛ بلکه این دولت است که باید دگرگون گردد تا بتواند تکثر و تفاوت‌های جامعه را در خود جای دهد. در این روند، این پرسش‌ها مطرح می‌شوند: آیا ادغام دموکراتیک اوجالان آشکارا خواهان انحلال هویت کوردی است؟ یا برعکس، ادعای او حفظ هویت در درون ساختاری سیاسی و مشترک است؟ اما پرسش فلسفی رادیکال‌تر درست از همین‌جا آغاز می‌شود: آیا حفظ هویت در درون یک ساختار سیاسی مشترک برآمده از نظام اپیستمیک توتالیتر، به معنای حفظ توانایی سوژه برای تعیین سرنوشت خویش نیز هست؟ یا به بیانی دیگر، آیا ممکن است سوژه‌ای از حقوق هویتی برخوردار باشد، اما در تعیین افق سیاسی هستی خود فاقد اختیار بماند؟



آزادی راستین سوژه کورد در این نیست که ساختار حاکم به او اجازه دهد در حد هویتی فرهنگی باقی بماند، بلکه در آن است که خود بتواند شرایط حیات و افق سیاسی‌اش را تعیین کند. همزیستی دموکراتیک نباید به یگانه قالب تحمیلی هستی بدل شود؛ سوژه‌ای که تنها حق انتخاب از میان گزینه‌های مجاز دیگری را داشته باشد، در انقیاد هستی‌شناختی به سر می‌برد.

کوردستان و مسئله تاریخی هستی تقسیم‌شده

برای فهم محدودیت‌های ادغام دموکراتیک، ابتدا باید ویژگی‌های وضعیت تاریخی کوردستان را در نظر گرفت. کوردستان صرفا جغرافیایی تقسیم‌شده نیست؛ بلکه جهانی تاریخی است که در تجربه زیسته کورد، زبان، حافظه، مناسبات اجتماعی، مبارزه و کنش‌های تاریخی مردم آن شکل گرفته است. بدین معنا، کوردستان به‌مثابه جهانی انسانی و سیاسی، صرفا نام جغرافیایی ازپیش‌آماده نبوده است؛ بلکه در کنش و تجربه تاریخی کوردها ساخته شده است. کوردها در فرایند زیستن و خودآگاهی تاریخی خویش، یک جغرافیای فیزیکی را به کوردستان بدل کرده‌اند. اما این جهان تاریخی در درون چند ساختار دولتی متفاوت تقسیم شده است؛ ساختارهایی که نه فقط از لحاظ حقوقی و سیاسی با یکدیگر تفاوت دارند، بلکه شیوه مواجهه آنها با کوردبودن نیز یکسان نیست. در اقلیم کوردستان، منطقه‌ای فدرال و نهادهای سیاسی کوردی وجود دارند؛ هرچند این تجربه نیز با مسائل قدرت، اختلافات داخلی و محدودیت‌های حاکمیت سیاسی روبه‌روست. در شمال/ کوردستان تورکیه، مسئله کورد در رابطه‌ای تاریخی و مناقشه‌آمیز با دولت ترکیه استمرار یافته است. در شرق/ کوردستان ایران، مطالبات ملی و سیاسی با محدودیت‌های فعالیت سیاسی و مطالبه خودتعیین‌گری مواجه‌اند. در غرب/ کوردستان سوریه نیز جایگاه کوردها و نهادهای آنان در درون دولت سوریه به موضوع توافق‌ها و کشمکش‌های سیاسی و حقوقی تبدیل شده است. این تفاوت‌ها نشان می‌دهند که نمی‌توان مسئله کورد را در همه بخش‌های کوردستان با یک فرمول سیاسی یکسان حل کرد. مهم‌تر آنکه نباید تقسیم کوردستان را صرفا سیاسی دانست، زیرا مرزهای سیاسی به‌تنهایی نمی‌توانند تعیین کنند که کوردبودن چه معنا و چه امکان‌های تاریخی‌ای دارد بلکه بایدآن را به تقسیم هستی‌شناختی کوردبودن تعمیم داد.

پارادوکس هستی‌شناختی: خودکشی سوژه در افق دیگری

بدون تردید تراژدی بنیادین انسان کورد از آن لحظه آغاز نمی‌شود که دیگری هستی او را انکار می‌کند؛ بلکه از لحظه‌ای آغاز می‌شود که برای به رسمیت شناخته شدن از سوی دیگری، به انکار امکان‌های هستی خویش رضایت می‌دهد. در اینجا دیگر صرفا با مسئله‌ای سیاسی مواجه نیستیم؛ بلکه با بحرانی در ژرف‌ترین لایه‌های هستی انسان روبه‌رو می‌شویم: لحظه‌ای که یک هستی، به‌نام آزادی، از حق صورت‌بندی مستقل معنای خویش چشم می‌پوشد. از این منظر، ادغام دموکراتیک می‌تواند حامل پارادوکسی هستی‌شناختی باشد. سوژه‌ای که قرار بود از وضعیت تاریخی ابژه‌بودگی رهایی یابد، برای ورود به یک نظم سیاسی مشترک، ممکن است خود را ناگزیر سازد افق خودتعیین‌گری‌اش را در چارچوبی تعریف کند که پیشتر به دست دیگری مسلط ترسیم شده است. بدین‌ترتیب، رهایی دیگر به‌مثابه تحقق اراده‌ای مستقل پدیدار نمی‌شود؛ بلکه به صورت امکان زیستن در محدوده اراده‌ای جلوه می‌کند که دیگری اجازه آن را داده است. فاجعه درست در همین جابه‌جایی نهفته است: آزادی از قلمرو هستی خودبنیاد به امتیازی مشروط تبدیل می‌شود. سوژه دیگر نمی‌پرسد: «من می‌خواهم چه باشم؟» بلکه می‌پرسد: «دیگری به من اجازه می‌دهد چگونه باشم؟» این دگرگونی در صورت‌بندی پرسش، تنها تغییری در مطالبه سیاسی نیست؛ بلکه تغییری بنیادین در نسبت سوژه با امکان‌های هستی خویش است. زیرا سوژه‌بودن، پیش از آنکه مالکیت مجموعه‌ای از حقوق اعطاشده باشد، توانایی گشودن افق امکان‌های خود و مشارکت واقعی در تعیین شرایط تحقق آنهاست. سوژه ممکن است به زبان خود سخن بگوید، هویت خویش را آشکار سازد و حتی در نهادهای سیاسی مشارکت کند؛ اما همچنان از تعیین بنیادی‌ترین شرط هستی خود محروم بماند: حق تصمیم‌گیری درباره اینکه چه کسی حق دارد مرزهای خودتعیین‌گری او را تعیین کند.

از به رسمیت شناخته شدن تا انقیاد هستی‌شناختی

یکی از مسائل بنیادی ادغام آن است که به رسمیت شناخته شدن هستی سوژه می‌تواند جای خودتعیین‌گری سوژه را بگیرد. در چنین وضعیتی، دولت هویت کوردی را به رسمیت می‌شناسد، اما حق تعیین چارچوب این هویت را برای خود حفظ می‌کند. این شکل دیگری از سلطه است؛ سلطه‌ای که نیازی به انکار آشکار کوردبودن ندارد. می‌توان کوردبودن را به رسمیت شناخت، اما فقط در مقام هویتی فرهنگی در درون جهانی سیاسی که پیشاپیش تعیین شده است. بدین معنا، قدرت دیگر صرفا اشغالگر سرزمین نیست؛ بلکه می‌تواند به مرجع تعیین این امر بدل شود که کدام امکان سیاسی برای کوردبودن مشروع است. اینجا خطری عمیق‌تر از همانندسازی فرهنگی آشکار می‌شود: انقیاد هستی‌شناختی سوژه؛ یعنی وضعیتی که سوژه چنان با مرزهای تحمیل‌شده خو بگیرد که دیگر آنها را مرزهای وضع‌شده از سوی دیگری نبیند، بلکه به منزله افق طبیعی هستی خویش بپذیرد. در این لحظه، قدرت دیگری تنها از بیرون بر سوژه عمل نمی‌کند؛ بلکه به درون شیوه اندیشیدن سوژه درباره خود راه می‌یابد. آنچه پیشتر محدودیتی سیاسی بود، می‌تواند به محدودیتی در قلمرو آنچه سوژه قادر به اندیشیدن درباره آن است تبدیل شود.

نابرابری قدرت و محدودیت‌های توافق دموکراتیک

ادغام دموکراتیک تنها هنگامی می‌تواند از نظر سیاسی معنادار باشد که هر دو سوی رابطه، توانایی مؤثر برای تعیین و تغییر شرایط مشارکت خود را داشته باشند. اما در وضعیتی که یک طرف صاحب قانون اساسی، ارتش، دادگاه‌ها و نهادهای تعیین مشروعیت سیاسی است، حال آنکه طرف دیگر برای به رسمیت شناخته شدن هستی خویش مبارزه می‌کند، چگونه می‌توان از ادغامی برابر سخن گفت؟ در اینجا نابرابری قدرت می‌تواند ادغام را از رابطه‌ای دوجانبه به ساماندهی جایگاه سوژه‌ای ضعیف‌تر در درون ساختاری مسلط تبدیل کند. ازاین‌رو، وعده آزادی زبان، هویت و مشارکت سیاسی به‌تنهایی کافی نیست. پرسش بنیادی آن است که آیا کوردها می‌توانند در تدوین و تغییر قانون اساسی، شیوه توزیع قدرت، اختیارات محلی و سازوکارهای تضمین حقوق خویش، مشارکتی برابر و مؤثر داشته باشند؟ اگر چنین توانی وجود نداشته باشد، ادغام حتی زیر عنوان دموکراسی نیز می‌تواند مشارکتی نابرابر پدید آورد. در وضعیت کوردستان، این مسئله صرفا فرضیه‌ای فلسفی نیست. تجربه کشمکش میان قدرت مرکزی و خودگردانی محلی در اقلیم کوردستان، اختلاف بر سر حقوق و اختیارات نهادهای کوردی در سوریه و مسئله تضمین‌های حقوقی در ترکیه نشان می‌دهند که به رسمیت شناخته شدن و تقسیم قدرت دو مسئله متفاوت‌اند.

صلح، همزیستی و حق گشوده ماندن امکان‌ها

با این همه، نقد فلسفی نیرومند نباید این واقعیت را نادیده بگیرد که ادغام دموکراتیک، اگر واقعا بر دگرگونی ساختار دولت و تضمین‌های حقوقی استوار شود، می‌تواند قلمرو کنش و آزادی سوژه را گسترش دهد. پایان دادن به خشونت، استقرار حقوق اساسی و مشارکت مؤثر در تصمیم‌گیری، به‌خودی‌خود، به معنای انکار سوژه‌بودن نیستند. همچنین خودتعیین‌گری را نمی‌توان صرفا با تأسیس دولتی مستقل تعریف کرد. سوژه‌بودن کورد نه ضرورتا باید به شکل یک دولت معین ختم شود و نه باید به الگویی سیاسی که پیشاپیش تعیین شده است، مقید بماند. بنابراین، مسئله بنیادی در خود همزیستی نیست؛ بلکه در این است که آیا همزیستی همچون انتخابی آزادانه در میان امکان‌های سوژه باقی می‌ماند، یا به‌عنوان یگانه افق مشروع هستی بر او تحمیل می‌شود. اگر ادغام به معنای انتخابی آزاد، تغییرپذیر و دوجانبه باشد، نمی‌توان به‌آسانی آن را خودکشی سوژه نامید. اما اگر همه امکان‌های دیگر هستی از پیش کنار گذاشته شوند و سوژه تنها حق انتخاب شیوه زیستن در ساختاری تغییرناپذیر را داشته باشد، این هم‌پیوندی حامل بحرانی هستی‌شناختی خواهد بود.

کلام پایانی: کوردبودن و حق صورت‌بندی افق خویش

در نهایت، پارادوکس هستی‌شناختی ادغام دموکراتیک به صورت تناقضی بنیادین آشکار می‌شود: درست در همان حال که مدعی رهایی سوژه از انکار و همانندسازی است، ممکن است قلمرو خودتعیین‌گری او را به چارچوبی سیاسی و ازپیش‌تعیین‌شده مقید سازد. از منظر این نوشتار، آزادی کوردبودن نه صرفا در به رسمیت شناخته شدن هویت تحقق می‌یابد و نه با دستیابی به مجموعه‌ای مشخص از حقوق قانونی پایان می‌پذیرد. آزادی در سطح هستی‌شناختی عبارت است از حفظ توانایی سوژه برای بازصورت‌بندی، دگرگون ساختن و گشودن امکان‌های هستی خویش. بدین معنا، پرسش بنیادین این نیست که کورد باید در درون کدام دولت زندگی کند؛ بلکه این است که آیا کورد می‌تواند خود را سوژه تعیین همین پرسش بداند و همه امکان‌های تاریخی خود را گشوده نگه دارد؟ آنچه در اینجا «خودکشی سوژه» نامیده می‌شود، نه انتخاب صلح است، نه توافق سیاسی و نه همزیستی؛ بلکه لحظه‌ای است که سوژه به اراده خویش، حق گشودن امکان‌های خود را به اراده دیگری واگذار می‌کند. زیرا سوژه‌ای که تنها بتواند از میان امکان‌هایی انتخاب کند که دیگری برای او باقی گذاشته است، هنوز از تمامی قلمرو خودتعیین‌گری خویش برخوردار نیست. آزادی راستین سوژه کورد در این نیست که دیگری به او اجازه دهد کورد باقی بماند؛ بلکه در این است که خود کورد بتواند تعیین کند کوردبودن چه امکان‌های تاریخی، سیاسی و انسانی‌ای را در برابر او می‌گشاید. ازاین‌رو، هر پروژه سیاسی که مدعی رهایی کورد است، باید در برابر این پرسش بنیادین سنجیده شود: آیا امکان‌های هستی کورد را می‌گشاید، یا به نام آزادی مرزهای آن امکان‌ها را تعیین می‌کند؟ این است جوهر پارادوکس: اگر رهایی به بهایی به دست آید که سوژه حق صورت‌بندی افق خویش را از دست بدهد، آنگاه آنچه حاصل شده است شاید صلح باشد، اما هنوز نمی‌توان آن را به معنای کامل کلمه رهایی سوژه دانست.

***

کوردستان
• شماره: ۹۳۰
۱۵ آبان ۱۴۰۵- ٦ نوامبر ۲۰۲٦

نقد پارادایم دموکراتیزه شدن ایران از منظر ملل تحت ستم



آزاد مستوفی



دموکراسی بدون استعمارزدایی صرفا تغییر شکل شیوه حکمرانی بر مستعمره است، نه زوال رابطه استعماری. ملل تحت ستم نه ابزار لازم برای دموکراتیزه کردن تهران را دارند و نه وظیفه تاریخی اصلاح ساختار مرکز بر دوش آنان است. استقرار دموکراسی در مرکز بدون انحلال ماشین سرکوب و غارت، فرجامی جز «دموکراتیزه کردن سرکوب» ندارد؛ از این رو، استعمارزدایی، برپایی نهادهای خودگردان بومی و اعمال حق تعیین سرنوشت، بر هرگونه پروژه دموکراسی‌خواهی مرکزگرا تقدم دارد.

یکی از چالش‌های بنیادین در ادبیات سیاسی ایران، تقلیل تمامی مصائب و بی‌عدالتی‌های ساختاری به «فقدان دموکراسی» در ایران است. پس از گذشت بیش از یک قرن از تکوین دولت-ملت مدرن در ایران، غالب جریان‌های سیاسی مرکزگرا اعم از حاکمیت و اپوزیسیون، دموکراتیزه شدن را به عنوان پروژه‌ای همه‌شمول و رهایی‌بخش ارائه می‌دهند در حالی که خود تشکیل دولت-ملت ایران در پروسه‌ای غیردموکراتیک و برپایه سرکوب ملت‌های دیگر شکل گرفته است. در چنین پروسه تشکیل غیردموکراتیکی، آیا این ساختار می‌تواند، یا اگر شفاف‌تر بیان کنیم، می‌خواهد دموکراسی برقرار کند؟ و پرسش بنیادی دیگر برای این برهه زمانی این است: آیا واقعا برخی از جناح‌های حاکمیت در داخل ایران که در قدرت نیستند و یا اپوزیسیون راست‌گرای ایرانی به دنبال دموکراسی در ایران هستند؟ آیا دموکراسی در کشوری که ساختار سیاسی و اجتماعی آن بر بنیان ناسیونالیسم رسمی (فارس-تشیع) و حذف موجودیت تاریخی «مادها» بنا شده، می‌تواند خروجی‌اش دموکراسی برای سراسر کشور باشد یا آنکه دموکراسی‌خواهی در مرکز، صرفا پوششی برای بازسازی و بازتولید ساختار «استعمار داخلی» و ادامه غارت منابع ملت‌های تحت ستم است؟

دولت - ملت‌سازی مدرن در ایران از عصر پهلوی اول تاکنون، بر فرآیند آسیمیلاسیون اجباری، یکسان‌سازی فرهنگی و انباشت ثروت در تهران و استان‌های مرکزی به قیمت سلب مالکیت از «پیرامون» استوار بوده است. در چنین ساختاری، مناسبات مرکز و به‌اصطلاح پیرامون منطبق بر الگوی استعمار داخلی (Internal Colonialism) است. مرکز نه تنها یک نهاد سیاسی سرکوبگر بلکه ذینفع اصلی در بازتولید تمایز ساختاری میان مرکز برخوردار و پیرامون حاشیه‌رانده‌شده است. در چنین بستری انتقال قدرت از یک دیکتاتوری متمرکز به یک «دموکراسی پارلمانی اکثریتی» منطق استعمار داخلی را تغییر نمی‌دهد. در یک دموکراسی ساختاری و بر پایه حساب و کتاب‌های عددی، ملل تحت ستم از جمله کوردها و بلوچ‌ها به دلیل سهم جمعیتی کمتر یا تحریف‌شده، همواره در موقعیت «اقلیت ساختاری» باقی می‌مانند. دموکراسی اکثریتی در چنین کشوری، به اکثریت نژادی و زبانی مرکز، مشروعیت قانونی می‌بخشد تا با استفاده از ابزار صندوق رای و پارلمان، سیاست‌های مرکزگرایانه، تحمیل زبان رسمی و استثمار منابع زیست‌محیطی و اقتصادی پیرامون را تحت نام «منافع ملی» یا «توسعه کشوری» ادامه دهد.

اصلی‌ترین خطای استراتژیک در واگذاری مسئولیت یا چشمداشت/تقاضای واگذاری مسئولیت دموکراتیزه شدن ایران به ملل تحت ستم، نادیده گرفتن موازنه قدرت است. تغییر ساختار سیاسی در تهران و دموکراتیزه کردن نهادهای کلان کشوری نیازمند ابزارهای قدرت ساختاری است، ابزارهایی که ملل غیرفارس به عمد از آنها محروم شده‌اند؛ همچون نابرابری در سرمایه رسانه‌ای و گفتمان‌سازی چه در داخل ایران و چه در خارج از کشور که در انحصار ابررسانه‌های فارسی‌زبان واشنگتن و لندن است یا وصول و هدایت تمامی شریان‌های اصلی ثروت، نهادهای مالی و درآمدهای نفتی و معدنی که به تهران منتقل می‌شود. ملل غیرفارس حاشیه‌رانده‌شده، فاقد اهرم‌های اقتصادی لازم برای اعمال فشار بر ساختار کلان قدرت در طول تاریخ ایران بوده و هستند. از لحاظ فرهنگی کوردها حتی برای برپایی مراسم سالانه نوروز سرکوب می‌شوند و بیش از ۹۰۰ نفر از به‌اصطلاح نخبگان و اهل هنر و فرهنگ مرکزگرا در نامه‌ای به دولت خواهان محدود شدن این مراسم شدند. مرکز سیاسی همواره از تمامیت ابزارهای نظامی و امنیتی و میلیتاریزه کردن اقلیم‌های غیرفارس برای حفظ ساختار متمرکز استفاده می‌کند و هر نوع سازماندهی سیاسی، فرهنگی و مدنی در اقلیم‌های کوردستان، بلوچستان، اهواز و.. به شدیدترین شکل ممکن سرکوب می‌شود. با توجه به این نابرابری‌های ساختاری، دلبستن به تغییر رفتار سیاسی مرکزگرایان یا تلاش برای دموکراتیزه کردن تهران از سوی ملل تحت ستم، به هدر دادن هزینه‌های بی‌بازگشت انسانی و سیاسی در فرآیندی است که کنترل آن در دست نخبگان ایرانشهری قرار دارد.

از مشروطه تا اقلیم کوردستان – عراق

تجربه تاریخی نشان می‌دهد که مشارکت ملل غیرفارس در پروژه‌های تغییر رژیم یا دموکراسی‌خواهی مرکزگرا، فرجامی جز تعمیق انقیاد نداشته است.

انقلاب مشروطه و ۱۳۵۷: در جریان انقلاب مشروطه و سپس انقلاب ۱۳۵۷، ملل غیرفارس هزینه‌های سنگینی را برای استقرار آزادی و قانون در ایران پرداخت کردند اما پیامد مشروطه، ظهور پهلوی اول و سرکوب هویت‌های غیرفارس بود. پس از انقلاب ۱۳۵۷ نیز مطالبات حقوقی و هویتی ملت کورد با پاسخ نظامی و سرکوب گسترده و قتل‌عام مردم بی‌دفاع روبرو شد.

تجربه اقلیم کوردستان-عراق: نگرش به تجربه اقلیم کوردستان عراق نیز درس‌های مهمی دارد. در عراق، اگرچه احزاب کورد و به‌ویژه مسعود بارزانی و جلال طالبانی پس از سقوط رژیم جنایتکار بعث در فرآیند تدوین قانون اساسی و ساختار جدید بغداد مشارکت کردند اما به محض تثبیت قدرت گروه‌های شیعه و سنی مرکزگرا، تعهدات مربوط به کرکوک و مناطق دیگر کوردستان (ماده قانونی ۱۴۰)، قطع بودجه اقلیم کوردستان از سال ۲۰۱۴ و اختیارات فدرالی با شکنندگی مواجه شد. این تجربه نشان داد که عدم استقرار کامل ساختارهای استعمارزدایی‌شده و اتکا به حسن نیت مرکز، همواره موقعیت پیرامون را در مخاطره قرار می‌دهد.

تقدم استعمارزدایی بر دموکراسی‌خواهی برای مرکز

برای عبور از این بن‌بست تحلیلی، باید میان «دموکراتیزه کردن مرکز» و «استعمارزدایی از ملل تحت ستم» تمایز قائل شد. استعمارزدایی (Decoloniza-tion) به معنای ساختارزدایی از سلطه فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ارضی مرکز بر پیرامون است. این فرآیند بر پایه‌های زیر استوار است:

الف – اعمال حق تعیین سرنوشت: اراده ملل تحت ستم برای تعیین ساختار سیاسی، اداری و اقتصادی خود خارج از قیمومیت مرکز.

ب – پایان دادن به غارت بوم‌شناختی و اقتصادی: توقف طرح‌های مرکزگرایانه‌ای که منجر به انتقال منابع طبیعی، آب و معادن مناطق پیرامون به استان‌های مرکزی می‌شود.

ج – بازپس‌گیری حاکمیت هویتی و زبانی: برچیده شدن انحصار زبانی و فرهنگی مرکز و رسمیت‌یافتن نهادهای خودگردان پیرامون.

د– تقدم استعمارزدایی: در ادبیات مدرن علوم سیاسی و مطالعات پسااستعمارگرایی، دموکراسی بدون استعمارزدایی صرفا «تغییر شکل شیوه حکمرانی بر مستعمره» است، نه زوال رابطه استعماری. استعمارزدایی (Decolonization) در معنای بنیادین آن، فرآیندی صرفا مربوط به جابه‌جایی دولت‌ها یا اصلاح قوانین اساسی نیست بلکه ساختارزدایی جامع از مناسبات سلطه هویتی، اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی است که مرکز بر پیرامون تحمیل کرده است. وقتی ساختاری بر بنیان استعمار داخلی (Internal Co-lonialism) شکل گرفته باشد، استقرار دموکراسی در مرکز بدون انحلال ساختار استعماری، فرجامی جز «دموکراتیزه کردن سرکوب» ندارد. فرآیند استعمارزدایی برای ملل غیرفارس بر سه پایه نظری و عملی استوار است که بر هرگونه پروژه دموکراسی‌خواهی سراسری تقدم دارند:

در کشوری که مناسبات آن بر الگوی استعمار داخلی شکل گرفته، انتقال صرف قدرت از یک دیکتاتوری متمرکز به یک دموکراسی پارلمانی اکثریتی، تغییری در جوهر سرکوب ایجاد نمی‌کند. در چنین ساختاری، ملل تحت ستم همواره در جایگاه «اقلیت ساختاری و دائمی» باقی می‌مانند و دموکراسی اکثریتی صرفا به اکثریت تباری و زبانی مرکز مشروعیت قانونی می‌بخشد تا غارت منابع، تحمیل زبان رسمی و انقیاد پیرامون را با ابزار صندوق رأی و تحت لوای «منافع ملی» توجیه کند.

– اعمال حق تعیین سرنوشت و ساختارزدایی از حاکمیت تک‌ملت

از منظر نظریه سیاسی، مشروعیت هر نظام سیاسی از رضایت حکومت‌شوندگان سرچشمه می‌گیرد. در جغرافیای کثیرالمله‌ای مانند ایران، ملل تحت ستم هرگز در فرآیندی آزادانه به ساختار سیاسی مرکزگرا رای نداده‌اند. حق تعیین سرنوشت (Self-Determination) اراده حاکمیت‌ساز ملل غیرفارس برای انتخاب آزادانه ساختار سیاسی، اداری و حقوقی خویش است. تجربه کشورهایی نظیر بریتانیا با اسکاتلند یا کانادا با ایالت کبک نشان می‌دهد که دموکراسی واقعی تنها زمانی معنا می‌یابد که حق جدایی یا حق انتخاب ساختار سیاسی ارادی (مانند رفراندوم‌های رسمی) به رسمیت شناخته شود. در مقابل، وقتی نخبگان مرکز در ایران مدعی دموکراسی هستند اما پیشاپیش هرگونه بحث درباره حق تعیین سرنوشت یا خودمختاری را «خط قرمز» یا «تهدید امنیت ملی» می‌خوانند، دموکراسی مدنظر آنان چیزی جز اصلاح فرآیندهای درون‌ساختاری ملت حاکم برای تقسیم ثروت ملت‌های غیرفارس نیست و صد البته ادامه ظلم جابرانه و نقض حقوق انسانی است.

– پایان دادن به استعمار بوم‌شناختی (Eco-Colonialism) و غارت اقتصادی

یکی از شاخص‌های بارز استعمار داخلی در ایران، انباشت سرمایه و توسعه در استان‌های مرکزی به قیمت غارت و تخریب پیرامون است. در نظریه‌های جغرافیای سیاسی، به انتقال خشن منابع زیستی (آب، معادن، نفت و انرژی) از مناطق پیرامونی به مرکز برای تغذیه صنایع و کشاورزی غیراقتصادی مرکز، «استعمار بوم‌شناختی» می‌گویند. پروژه‌های کلان انتقال آب از سرچشمه‌های کارون و مناطق زیستی اهواز و کوردستان به استان‌های آذربایجان، اصفهان، یزد و کرمان الگوی کلاسیک سلب مالکیت زیستی است. پارلمان تهران حتی با نمایندگان دموکراتیک اکثریت، همواره حامی این پروژه‌ها هستند؛ زیرا نمایندگان مرکز هیچ سود زیستی یا ثروت‌شناختی در حفظ بوم‌شناسی پیرامون ندارند. همچنین منابع زیرزمینی، نفتی و گازی در بلوچستان و اهواز و معادن غنی طلا و سنگ در کوردستان (مانند معدن زرشوران تکاب) استخراج می‌شوند اما سود حاصل از آنها صرف مرکز شده و مناطق یادشده با فقر ساختاری، کولبری، سوخت‌بری و بالاترین نرخ بیکاری مواجه می‌شوند. دموکراسی در مرکز، این غارت سیستماتیک را متوقف نخواهد کرد؛ بلکه با تصویب قوانین توسط «اکثریت بهره‌مند» به آن وجاهت قانونی نیز بخشیده و اجرا می‌کند.

– استعمارزدایی معرفت‌شناختی و بازپس‌گیری حاکمیت زبانی-هویتی

بر اساس نظریه «امپریالیسم زبانی» روبرت فیلیپسون تحمیل یک زبان به عنوان تنها زبان رسمی و آموزشی، حذف نخبگان غیرفارس از ساختارهای مدیریتی و ایجاد احساس حقارت فرهنگی در نسل‌های متوالی است. استعمارزدایی نیازمند برچیده شدن این انحصار و شناسایی زبان‌های کوردی، بلوچی، ترکی آذربایجان، گیلکی، عربی و... به عنوان زبان‌های اقلیمی/ملی با قدرت نهادسازی تمام‌عیار است. سیاست «آموزش به زبان مادری» مجزا از «آموزش زبان مادری» است. در یک فرآیند استعمارزدایی‌شده، زبان‌های ملل غیرفارس باید زبان رسمی آموزش، دادگستری و رسانه در جغرافیای خود باشند. مادامی که زبان فارسی تنها ابزار منزلت اجتماعی و سیاسی و استخدامی در سراسر کشور باشد، حتی تحت یک نظام دموکراتیک، سیستم آموزشی به بازتولید برتری هویت مرکز ادامه خواهد داد.

برآیند این ابعاد نشان می‌دهد که دموکراسی‌خواهی مرکزگرا، فرآیندی توزیعی در درون ملت مسلط است، در حالی که استعمارزدایی فرآیندی ساختارشکن و رهایی‌بخش برای ملل تحت ستم است که نباید هدف خود را به اصلاح رفتاری یا ساختاری در تهران تقلیل دهند. تقدم استراتژیک با برپایی نهادهای خودگردان، تثبیت اقتدار بر جغرافیا و منابع زیستی و تعمیق گفتمان حق تعیین سرنوشت است. تنها پس از طی فرآیند استعمارزدایی و موازنه قدرت است که می‌توان درباره هرگونه نظم یا موافقت‌نامه جدید با مرکز وارد گفت‌وگو شد. تا زمانی که ساختار استعمار داخلی فرو نپاشد، صحبت از دموکراسی در ایرانی که مرکزگرایان آن را تصاحب کرده‌اند، چیزی جز بازسازی مدرن‌تر سلطه بر ملل غیرفارس نخواهد بود. دموکراسی واقعی نمی‌تواند بر شالوده نفی هویت و سلب مالکیت ارضی و سیاسی سایر ملل بنا شود. شعار «دموکراسی برای ایران» به عنوان یک هدف اولیه برای ملل تحت ستم در زمان مبارزه و یا مذاکره یک خطای تحلیلی و استراتژیک است. دموکراسی در تهران، بدون حل مسئله سلطه تاریخی و بدون ساختارزدایی از استعمار داخلی، فرجامی جز تعمیق مرکزگرایی و مشروعیت‌بخشی به استبداد اکثریت و ادامه غصب سرزمین ملل غیرفارس توسط حاکمیت ندارد. ملل تحت ستم نه ابزار قدرت لازم برای دموکراتیزه کردن مرکز را در اختیار دارند و نه وظیفه تاریخی اصلاح ساختارهای قدرت در تهران بر عهده آنان است. راهکار نهایی برای صیانت از هویت، جغرافیا و منابع زیستی این ملل، نه در خدمت به بازسازی قدرت در مرکز بلکه در تعمیق گفتمان حق تعیین سرنوشت، برپایی حاکمیت دموکراتیک اقلیم‌ها و تقدم فرآیند استعمارزدایی نهفته است.

کوردستان
• شماره: ۹۳۰
۱۵ آبان ۱۴۰۵- ٦ نوامبر ۲۰۲٦

ایران؟ کدام ایران؟





آرش وزیری

حضور نام ایران در شناسنامه سیاسی احزاب جنبش کوردستان، نماد واقع‌گرایی در میدان مبارزه علیه استبداد مرکزی است، نه مجوزی برای کرنش در برابر شوونیسم یا مصالحه بر سر حقوق بنیادین. آینده سیاسی این سرزمین نه در تهران و با رضایت جریان‌های تمامیت‌خواه، بلکه منحصرا بر پایه اراده آزاد و حق تعیین سرنوشت مردم کوردستان رقم خواهد خورد.

بزرگ‌ترین مغالطه تاریخی در مناسبات سیاسی این است که همواره ملل تحت ستم باید وفاداری خود را اثبات کنند؛ در حالی که این مدافعان حفظ مرزهای کنونی هستند که باید نشان دهند چه سازوکار ساختاری و تضمینی برای پایان دادن به هژمونی تک‌زبانی، استعمار داخلی و بازتولید ستم یک قرن اخیر دارند. همبستگی تحمیلی نام دیگر انقیاد است و دموکراسی عددی بدون برابری کامل حقوق ملل، به فاشیسم پارلمانی سقوط خواهد کرد.

ایران؛ واژه‌ای که در ظاهر نام یک محدوده جغرافیایی در قلب خاورمیانه است، اما برای انسان‌هایی که در گستره این سرزمین زیسته‌اند، معنایی کاملا متفاوت دارد. در یک قرن گذشته، این واژه کمتر به‌تنهایی در عرصه سیاسی حضور داشته و بیشتر در کنار نام دو نظام حکومتی معنا یافته است: «شاهنشاهی ایران» و «جمهوری اسلامی ایران». دو ساختار سیاسی با ایدئولوژی‌ها و ظواهر متفاوت که با وجود تمام اختلافات بنیادینشان، در یک اصل اشتراک کامل داشته‌اند: تمرکز مطلق قدرت در مرکز، نفی تکثر ملی و تلاش برای تعریف و تحمیل هویتی واحد بر تمامی ملل ساکن در این سرزمین. اما آیا به‌راستی ایران برای همه ساکنان این جغرافیا معنای یکسانی دارد؟

ایران از نگاه مرکز؛ تقدیس مرزها و انحصار هویت

از منظر بخش قابل‌توجهی از جریان‌های سیاسی مرکزگرا، ایران کشوری با تاریخی چندهزارساله، میراثی شاهنشاهی، مرزهایی تغییرناپذیر و هویتی صلب و یکپارچه است که زبان فارسی در کانون آن قرار دارد. در این نگاه شوونیستی، ایران سرزمینی متشکل از اقوام مختلف فرض می‌شود که باید در چارچوب یک هویت واحد ملی مستحیل گردند. قدرت سیاسی و اقتصادی در مرکز متمرکز است و مردمان مناطق پیرامونی، بیش از آنکه صاحبان برابر این سرزمین شناخته شوند، اغلب در نقش «مرزبانان غیور» ستایش می‌شوند؛ مردمانی که وظیفه دارند سینه خود را در برابر تهدیدها سپر کنند و از مرزها پاسداری نمایند، اما کمترین حق تصمیم‌گیری مستقل درباره آینده سیاسی و سرنوشت خود را ندارند. این نام‌گذاری، پوششی فریبنده برای استثمار نیرو و منابع پیرامون در خدمت شکوه پایتخت بوده است.

با روی کار آمدن جمهوری اسلامی، این نگاه دستخوش دگرگونی بنیادین نشد، بلکه تنها عنصر تازه‌ای به آن افزوده شد: اسلام سیاسی. اگر در نظام پهلوی، نهاد شاهنشاهی، باستان‌گرایی و هویت ملی مبتنی بر زبان فارسی ارکان مشروعیت بودند، در جمهوری اسلامی، مذهب تشیع و ایدئولوژی ولایت‌فقیه نیز به ارکان اصلی اعمال سلطه بدل شدند. در هر دو نظام، مرکز خود را صاحب‌اختیار و قیم مطلق تعیین سرنوشت تمامی ساکنان این سرزمین دانسته است؛ با این تفاوت که جمهوری اسلامی حتی به مرزهای ایران نیز بسنده نکرده و برای خود رسالتی فرامرزی در جهان اسلام تعریف کرده است. در چنین نگرشی، مرزهای موجود مقدس‌اند، تمامیت ارضی تابویی غیرقابل‌مذاکره است و هرگونه مطالباتی که انحصار مرکز را به چالش بکشد، با اتهام تجزیه‌طلبی سرکوب می‌شود. اما این تنها روایت یک‌سویه طبقه حاکم از ایران است.

ایران از نگاه ملل پیرامون؛ تجربه تاریخی تبعیض و ستم ملی

هرچه از مرکز قدرت فاصله می‌گیریم، معنای واژه ایران عمیقا تغییر می‌کند. برای بسیاری از کوردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها و ترک‌های آذربایجان، ایران صرفا نام یک پهنه جغرافیایی با پیشینه‌ای تاریخی نیست؛ بلکه یادآور تجربه‌ای تلخ و زیسته از تبعیض ساختاری، سرکوب سیاسی، انکار هویت و تلاش سیستماتیک برای یکسان‌سازی زبانی و فرهنگی است. برای این ملل، واژه ایران با نام حکومت‌هایی گره خورده است که طی یک سده گذشته کوشیده‌اند تنوع غنی این جغرافیا را در لوای هویتی فرمایشی نابود سازند.

سیاست‌هایی که زبان فارسی را به تنها زبان مسلط آموزش، دیوان‌سالاری و رسانه تبدیل کردند، در حالی که زبان مادری میلیون‌ها انسان از جایگاهی برابر در ساختار رسمی کشور محروم بوده است. در چنین ساختاری، شعارهایی همچون «یک ملت، یک پرچم، یک زبان» برای ملل غیرفارس نه نشانه همبستگی، بلکه نمادی از سلب هویت و آسیمیلاسیون اجباری بوده است. حکومت‌های استبدادی در مرکز، آزادی‌های سیاسی را منکوب کرده‌اند، اما در مناطق پیرامونی، این سرکوب با لایه مهلکتری پیوند خورده است: انکار هویت ملی و مقابله با حق تعیین سرنوشت. به همین دلیل، آنچه در مرکز به‌عنوان استبداد سیاسی تجربه شده، در مناطقی چون کوردستان، بلوچستان، الاحواز و آذربایجان، علاوه بر استبداد، آشکارا به شکل سلطه ملی، استعمار داخلی و رفتار اشغالگرانه حکومت مرکزی ادراک شده است؛ حقیقتی که جریان‌های مرکزگرا از پذیرش آن طفره می‌روند.

کوردستان ایران؛ یک قرن مقاومت و سرکوب

در کوردستان ایران، این تضاد تاریخی آشکارتر و عریان‌تر رخ می‌نماید. کوردستان برای مردم کورد صرفا یک ناحیه اداری نیست؛ کوردستان نام سرزمینی تاریخی، ملتی با هویت مستقل، زبانی زنده و نماد مبارزه‌ای بی‌وقفه برای آزادی و حق حاکمیت دموکراتیک است. در طول یک سده گذشته، حکومت‌های مرکزی ایران با وجود تفاوت‌های ظاهری در ایدئولوژی، در مقابله با مطالبات برحق کوردها از سیاست ثابتی پیروی کرده‌اند: از سرکوب جنبش‌های مدنی و نظامی گرفته تا تحمیل فقر سیستماتیک، از اعدام فرزندان آزادی‌خواه تا امنیتی‌سازی تمام شئون زندگی، همگی بخشی از تجربه تاریخی مردم کوردستان ایران بوده است.

در این میان، مسئله تنها محرومیت اقتصادی، کولبری یا نبود آزادی‌های فردی نیست؛ مسئله محوری، به‌رسمیت‌شناخته‌نشدن ملت کورد به‌عنوان ملتی صاحب اراده و دارای حق تصمیم‌گیری درباره آینده خویش است. برای بسیاری از کوردها، ایران نام ساختاری بوده که همواره وفاداری یک‌جانبه طلبیده، اما حاضر نشده است حق انتخاب آزادانه آنان را به رسمیت بشناسد. چگونه می‌توان از ملتی انتظار داشت مرزهایی را مقدس بشمارد که در طول تاریخ معاصر، به نام حفاظت از همان مرزها، حقوق اولیه و هویت ملی‌اش پایمال شده است؟ آیا صرف حضور در یک محدوده سرزمینی بدین معناست که یک ملت باید برای همیشه و تحت هر شرایطی تابع احکام مرکز باشد؟ و چه مرجعی به حکومت‌های مرکزی این حق را داده است که بدون رضایت مردم کوردستان، برای سرنوشت آنان تصمیم بگیرند؟ تاریخی که با خون و رنج نوشته شده، با بخشنامه‌های دولتی و تعارفات دیپلماتیک پاک نخواهد شد.

رهبران سیاسی کوردستان و چالش انفعال؛ فدرالیسم راستین در برابر توهم همگرایی صوری

در ارزیابی این مناسبات تاریخی، بررسی عملکرد و راهبردهای جنبش سیاسی کوردستان اهمیتی تعیین‌کننده دارد. هنگامی که رهبری تاریخی جنبش رهایی‌بخش کوردستان و در رأس آن «حزب دموکرات کوردستان ایران»، پسوند نام «ایران» را در نام‌گذاری حزب تثبیت کردند، این اقدام برخاسته از درک عمیق، واقع‌گرایانه و مسئولانه از جغرافیای پیکار و ماهیت کثیرالمله این کشور بود. پیام روشن این تصمیم تاریخی آن بود که مبارزه برای رهایی ملی ملت کورد با مبارزه علیه ساختار استبداد مرکزی در سراسر ایران پیوندی ناگسستنی دارد. هدف جنبش کوردستان هرگز هضم شدن در هویت تحمیلی حاکم یا تلطیف شوونیسم نبوده، بلکه تغییر ریشه‌ای ساختار قدرت، برچیدن تمرکزگرایی و استقرار یک «جمهوری دموکراتیک و فدرال» بر پایه به رسمیت شناختن رسمی «حق تعیین سرنوشت ملل» بوده است.

طرح راهبردی «فدرالیسم ملی–جغرافیایی» از سوی جنبش کوردستان، نه‌تنها عدول از حقوق تاریخی این ملت نیست، بلکه پیشروترین و مدنی‌ترین پلتفرم سیاسی برای گذار پایدار از دیکتاتوری، تحقق دموکراسی و تضمین برابری بنیادین همه ملل ساکن در ایران به شمار می‌رود. با این حال، آنچه در عرصه سیاسی نیازمند هوشیاری و نقد جدی است، آسیب‌پذیری برخی جریانات و نخبگان در برابر فشارهای سیاسی و تبلیغاتی محافل مرکزگراست. در سال‌های اخیر، هم‌زمان با تشدید خیزش‌های انقلابی، جریان‌های شوونیستی و تمامیت‌خواه همواره کوشیده‌اند با شلیک برچسب‌های نخ‌نما و امنیتی نظیر «تجزیه‌طلبی»، جنبش‌های ملی در پیرامون را در موضع انفعال و دفاع مستمر از خود قرار دهند؛ امری که گاه برخی محافل را به افتادن در دام موازنه‌های نابرابر و وسواس در اثبات پیوند با جغرافیای ایران کشانده است.

حضور نام ایران در شناسنامه سیاسی احزاب، صرفا نماد میدان مبارزه و مسئولیت‌پذیری دموکراتیک است؛ نه چک سفیدی برای مصالحه بر سر حقوق بنیادین و نه تعهدی ابدی به حفظ مرزهای موجود. هرگونه تنزل دادن فدرالیسم ملی–جغرافیایی به «تمرکززدایی صوری اداری و استانی» یا پذیرش توافق‌های مبهم و بی‌تضمین با نیروهایی که از شناسایی هویت ملی خلق‌های غیرفارس طفره می‌روند، نادیده گرفتن بیش از هشت دهه مبارزه بی‌امان و فداکاری پیشمرگان و شهدای راه آزادی است. واقعیت آن است که در صورت عدم تحقق حقوق تاریخی کوردها در چارچوب جغرافیایی ایران، جدایی گزینه‌ای گریزناپذیر خواهد شد؛ چراکه هیچ رهبر یا حزب سیاسی حق ندارد از طرف ملت کورد، پیشاپیش استقلال را از گزینه‌های آینده حذف کند و برای ماندن در این جغرافیا تحت هر شرایطی، تعهدی همیشگی بدهد.

فدرالیسم می‌تواند یکی از راه‌حل‌های سیاسی و عقلانی برای آینده باشد، اما تنها شکل تحقق «حق تعیین سرنوشت» نیست. بدون شک مراجعه به اراده آزاد مردم از طریق صندوق رأی و رفراندوم، بنیادی‌ترین سازوکار دموکراتیک ملت کورد برای تعیین سرنوشت سیاسی خویش است. رسالت رهبران سیاسی کوردستان، اثبات وفاداری به مرزهای موجود نیست، بلکه دفاع تمام‌عیار از حق مردم کوردستان برای انتخاب آزادانه آینده خویش است؛ خواه این انتخاب فدرالیسم باشد، خواه استقلال.

بر این مبنا، همگرایی پایدار با اپوزیسیون سراسری تنها زمانی معنا و مشروعیت می‌یابد که بر پایه پذیرش شفاف و بی‌قیدوشرط کثیرالمله بودن ایران، لغو هرگونه هژمونی زبانی و فرهنگی، تفکیک دموکراتیک اختیارات حاکمیتی و تضمین حقوق ملی کوردستان استوار باشد. جنبش پیشرو کوردستان هرگز بر سر اراده آزاد و حقوق بنیادین تاریخی خویش سازش نخواهد کرد.

وارونگی سیاسی؛ چه کسی باید وفاداری را ثابت کند؟

یکی از بزرگ‌ترین مغالطه‌های تاریخی در مناسبات مرکز و پیرامون این است که گویی همیشه ملل تحت ستم و به‌ویژه کوردها باید ثابت کنند که قصد جدایی ندارند و باید وفاداری خود را نشان دهند! واقعیت اما کاملا وارونه است: این مدافعان حفظ مرزهای کنونی هستند که باید ملت کورد را قانع کنند چرا تداوم زیست در ساختاری مشترک به سود منافع و آینده آنان است. آنان هستند که باید شفاف سازند در فردای تغییرات، چه حقوقی تضمین خواهد شد و چه سازوکارهای ساختاری مانع از بازتولید ستم یک قرن اخیر خواهد شد.

صرف تغییر نام حکومت از پادشاهی به جمهوری اسلامی یا بازگشت به آن، بدون دگرگونی در مناسبات بنیادین قدرت، هرگز گرهی از مسئله کوردستان نخواهد گشود. دموکراسی نیز تنها به معنای حاکمیت اکثریت عددی در پای صندوق رأی نیست؛ دموکراسی واقعی باید حقوق ملل را در برابر سلطه اکثریت تضمین کند. اگر قرار باشد اکثریتی در مرکز صرفا با تکیه بر جمعیت بیشتر برای هویت، زبان و منابع ملتی دیگر تصمیم بگیرد، آن سامانه دموکراسی نیست، بلکه فاشیسم پارلمانی است. همبستگی و وحدتی که بر پایه رضایت داوطلبانه و آزادانه استوار نباشد، نام دیگر انقیاد و تحمیل است. تا زمانی که مفهوم برابری ملی جایگزین امتیازات تباری مرکز نشود، هیچ نظمی در این جغرافیا پایدار نخواهد بود. عدالت حکم می‌کند که مناسبات سیاسی بر پایه اراده آزاد ملت‌ها پی‌ریزی شود، نه بر ویرانه‌های هویت آنان.

ایران؛ خانه مشترک یا زندان ملل؟

در فرجام سخن، به همان پرسش بنیادین بازمی‌گردیم: ایران؟ کدام ایران؟ ایرانی که در آن مرزها مقدس‌تر از کرامت انسان‌هاست؟ ایرانی که ملل غیرفارس در آن تنها زمانی پذیرفته می‌شوند که در هویت مرکز حل شوند؟ یا ایرانی که سرزمین مشترک مللی برابر است و بر پایه رضایت آزادانه سامان می‌یابد؟ اگر ایران قرار است خانه مشترک باشد، پیش‌شرط آن نفی قیمومیت مرکز است؛ هیچ ملتی سرور ملت دیگر نیست و خانه مشترک با زور سرنیزه حفظ نمی‌شود. تحمیل هویت واحد بر ملتی که قرن‌ها برای حفظ موجودیت خود جنگیده، نتیجه‌ای جز تعمیق بیزاری و گسست نخواهد داشت.

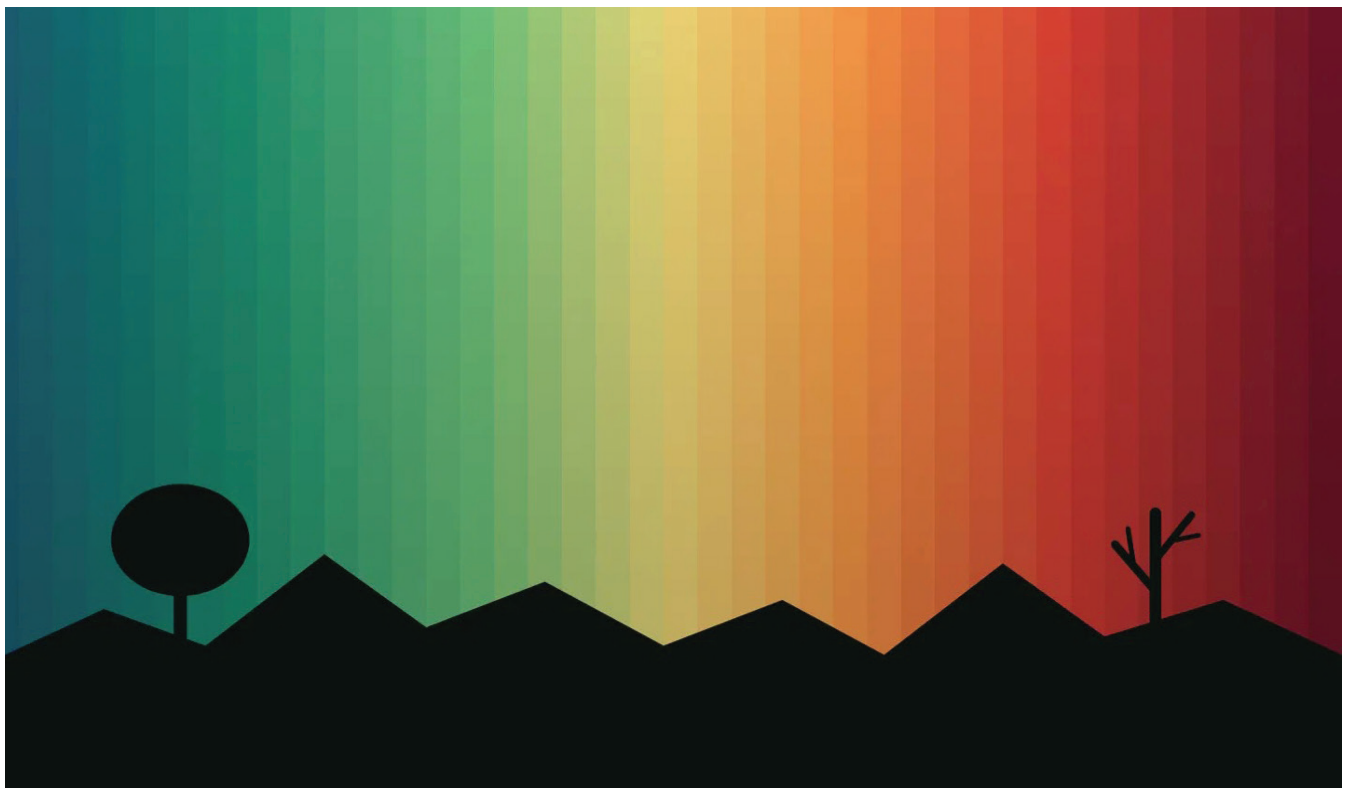
برای مردم کوردستان ایران، اصل اصیل نه حفظ مرزهای کهن، بلکه تحقق حق تعیین سرنوشت است. اگر روزی مردم کوردستان در فضایی دموکراتیک ساختاری فدرال را برگزینند، انتخاب آنان است و اگر به استقلال رأی دهند، باید محترم شمرده شود. هیچ مرزی مقدس‌تر از آزادی یک ملت نیست و هیچ نامی نمی‌تواند اراده آزاد جامعه را مصادره کند. آینده کوردستان در تهران یا با رضایت جریان‌های مرکزگرا تعیین نخواهد شد، بلکه تنها به دست مردم آگاه کوردستان رقم خواهد خورد. این اراده تاریخی سرانجام راه خود را از میان تمام موانع خواهد گشود.

کوردستان
• شماره: ۹۳۰
۱۵ آبان ۱۴۰۵- ٦ نوامبر ۲۰۲٦

اکوساید، اکوتروریسم، اکوفاشیسم: سه واژه، سه جهان



د. منصور سهرابی



سه واژه این روزها زیاد شنیده می‌شود: اکوساید، اکوتروریسم و اکوفاشیسم. هر سه با «اکو» شروع می‌شوند. «اکو» از واژه یونانی «اویکوس» می‌آید، یعنی خانه. خانه‌ای که همه ما در آن زندگی می‌کنیم: زمین.

اما این سه واژه یک معنا ندارند. یکی جنایت علیه طبیعت است. دیگری خشونت به نام طبیعت یا با ابزار طبیعت است. سومی ایدئولوژی‌ای است که طبیعت را بهانه نفرت از انسان‌ها می‌کند.

اکوساید: کشتن زیست‌بوم

اکوساید یعنی نابودی گسترده و جدی طبیعت. واژه از دو جزء ساخته شده: اکو و ساید، یعنی کشتن. درست مثل ژنوساید، یعنی نسل‌کشی.

این واژه حدود سال ۱۹۷۰ پیدا شد. زیست‌شناسی آمریکایی به نام آرتور گالستون آن را به کار برد. او به سم «عامل نارنجی» اعتراض داشت. ارتش آمریکا این سم را روی جنگل‌ها و مزارع ویتنام می‌پاشید. جنگل‌ها مردند. مردم هم بیمار شدند. چند سال بعد، اولاف پالمه، نخست‌وزیر سوئد، در کنفرانس محیط زیست سازمان ملل در استکهلم (۱۹۷۲) از همین واژه استفاده کرد.

بعد از آن، بحث سال‌ها خاموش ماند. وکیل اسکاتلندی، پالی هیگینز، از ۲۰۱۰ آن را دوباره زنده کرد. در سال ۲۰۲۱ یک گروه مستقل از حقوقدانان بین‌المللی تعریفی حقوقی نوشت. به زبان ساده: هر اقدام غیرقانونی یا بی‌پروا که بدانی به احتمال زیاد آسیبی شدید، گسترده یا ماندگار به محیط زیست می‌زند.

گام بزرگ‌تر در سپتامبر ۲۰۲۴ برداشته شد. وانواتو، فیجی و ساموآ رسما پیشنهاد کردند که اکوساید به اساسنامه رم، یعنی قانون پایه دیوان کیفری بین‌المللی، اضافه شود. اگر تصویب شود، اکوساید پنجمین جنایت بین‌المللی می‌شود؛ کنار نسل‌کشی، جنایت جنگی، جنایت علیه بشریت و تجاوز. اما راه دراز است. تصویب به رأی دوسوم کشورهای عضو نیاز دارد و فقط برای کشورهایی اجرا می‌شود که آن را بپذیرند.

مرز واقعی نه میان انسان و طبیعت، بلکه میان کسانی است که از تخریب زمین سود می‌برند و جوامعی که هزینه‌اش را می‌پردازند. در اکوساید، قدرت حاکم طبیعت را قربانی سود یا جنگ می‌کند؛ در اکوتروریسم، محیط زیست به سلاح نظامی بدل می‌شود یا با برچسب‌های امنیتی صدای مدافعانش را خاموش می‌کنند؛ و در اکوفاشیسم، نگرانی برای زمین بهانه‌ای برای طرد و نفرت از انسان‌ها می‌گردد.

آمریکا، چین، هند و روسیه اصلا عضو این دیوان نیستند.

بعضی کشورها منتظر نمانده‌اند. اوکراین اکوساید را در قانون کیفری خود دارد. پس از ویرانی سد کاخوفکا در ژوئن ۲۰۲۳، کی‌یف از همین عنوان استفاده کرد. بلژیک هم در ۲۰۲٤ آن را در قانون جزای تازه‌اش گنجاند.

این بحث از منطقه ما هم دور نیست. دریاچه ارومیه در دهه‌های اخیر بخش بزرگی از آب خود را از دست داده است. سدسازی بی‌رویه، برداشت بی‌حساب آب برای کشاورزی و مدیریت نادرست، از دلایل اصلی آن شمرده می‌شوند. برخی فعالان محیط زیست این روند را «اکوساید» می‌نامند. شاید از نظر حقوقی هنوز نتوان چنین حکمی داد. اما پرسش اصلی سر جایش است: وقتی نهادهای رسمی هشدارها را می‌شنوند و باز ادامه می‌دهند، مسئولیت با کیست؟

آتش‌سوزی‌های پیاپی جنگل‌های زاگرس هم پرسش مشابهی پیش می‌کشد. هر سال بخشی از بلوط‌های کهنسال می‌سوزند. گاهی علت سهل‌انگاری است، گاهی درگیری نظامی، و گاهی ناتوانی در خاموش‌کردن به‌موقع. تفاوت این علت‌ها مهم است، چون تعیین می‌کند با یک حادثه روبه‌روییم یا با یک جنایت.

نکته کلیدی این است: در اکوساید، طبیعت قربانی است. و مقصر معمولا قدرتمند است: دولت‌ها، ارتش‌ها و شرکت‌های بزرگ.

اکوتروریسم: یک واژه، دو معنای متضاد

اکوتروریسم پیچیده‌ترین واژه این سه‌گانه است. چون دو معنای کاملا متفاوت دارد. و همین دوگانگی، آن را خطرناک می‌کند.

معنای اول: طبیعت به‌عنوان سلاح. یعنی تخریب عمدی محیط زیست برای ترساندن یا آسیب‌زدن به مردم. مثال مشهورش جنگ اول خلیج فارس است. در سال ۱۹۹۱ نیروهای عراقی هنگام عقب‌نشینی از کویت صدها حلقه چاه نفت را آتش زدند. دود سیاه ماه‌ها آسمان منطقه را پوشاند. نفت به دریا ریخت. آلوده‌کردن عمدی آب آشامیدنی یا آتش‌زدن جنگل برای فشار به یک جمعیت هم در همین دسته است.

معنای دوم: خشونت به نام طبیعت. این معنا بیشتر در آمریکا رایج شد. پلیس فدرال آمریکا (اف‌بی‌آی) گروه‌هایی مثل «جبهه آزادی زمین» را با این عنوان توصیف کرد. این گروه‌ها در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ به آتش‌زدن ساختمان‌ها و تجهیزات شرکت‌ها دست زدند. در میانه دهه ۲۰۰۰، اف‌بی‌آی آنها را از جدی‌ترین تهدیدهای تروریسم داخلی خواند.

اما منتقدان یک هشدار مهم دارند. این برچسب به‌راحتی گسترش پیدا می‌کند. اعتراض مسالمت‌آمیز، تحصن یا افشاگری درباره یک شرکت آلاینده هم ممکن است اکوتروریسم نامیده شود. منتقدان این روند را «ترس سبز» نامیدند.

خطر در کشورهای غیردموکراتیک بیشتر است. در ایران، در سال ۲۰۱۸، چند فعال حفاظت از حیات وحش بازداشت و به جاسوسی متهم شدند. کاووس سیدامامی، از بنیانگذاران بنیاد میراث حیات وحش پارسیان، چند هفته پس از بازداشت در زندان جان باخت. این نمونه نشان می‌دهد که مرز امنیت و محیط زیست چگونه می‌تواند علیه مدافعان طبیعت به کار رود.

اکوفاشیسم: طبیعت، بهانه نفرت

اکوفاشیسم ترکیب نگرانی برای طبیعت با ایدئولوژی نژادپرستانه و اقتدارگرا است. منطقش ساده و ترسناک است: زمین در خطر است، چون آدم‌ها زیادند. پس باید گروهی از آدم‌ها کنار گذاشته شوند. و آن گروه همیشه دیگران هستند: مهاجران، فقیران، اقلیت‌ها.

ریشه‌هایش قدیمی است. نازی‌ها شعار «خون و خاک» داشتند. در این نگاه، سرزمین مقدس بود و فقط به یک نژاد پاک تعلق داشت. عشق به جنگل و کوه با طرد دیگری گره خورده بود.

این ایده در قرن بیست‌ویکم دوباره سر برآورد. در سال ۲۰۱۹، عامل کشتار مسجدهای کرایست‌چرچ در نیوزیلند در بیانیه‌اش خود را اکوفاشیست خواند. چند ماه بعد، عامل تیراندازی ال‌پاسو در آمریکا هم در متنش از تخریب محیط زیست و مهاجرت با هم حرف زد. هر دو، قربانیان را مهاجران و اقلیت‌ها انتخاب کردند.

اشکال اصلی این نگاه روشن است. بحران اقلیمی را بیشتر مصرف بالای کشورهای ثروتمند و شرکت‌های بزرگ ساخته است، نه جمعیت فقیر جهان. اکوفاشیسم این حقیقت را وارونه می‌کند. قربانیان را مقصر بحران جلوه می‌دهد.

یک نکته دیگر هم هست. گاهی مخالفان سیاست‌های محیط زیستی، هر قانون سختگیرانه سبز را اکوفاشیسم می‌نامند. این استفاده بیشتر حمله سیاسی است تا توصیف دقیق. روزنامه‌نگار باید این دو کاربرد را از هم جدا کند.

این سه مفهوم در کوردستان ایران فقط بحث نظری نیستند. در کوه‌ها، رودها و جنگل‌های این منطقه، هر سه شکل ملموسی پیدا کرده‌اند.

سد داریان و رود سیروان: پرونده‌ای برای بحث اکوساید. سد داریان در هورامان، روی رود سیروان، ساخته شده است. با ساخت آن، روستاهای کهن، آثار تاریخی کنار رود، باغ‌ها، مراتع و بخش بزرگی از چشمه بل زیر آب رفتند. آسیب به همین سوی مرز محدود نماند. به گزارش رویترز، روستاییان پایین‌دست در اقلیم کوردستان عراق از کاهش آب سیروان شکایت دارند؛ ماهیگیری متوقف شده و بیشتر خانواده‌های یک روستا کوچ کرده‌اند. فعالان کورد این پروژه را نمونه‌ای از تخریب سازمان‌یافته طبیعت می‌دانند. دولت آن را طرح توسعه و تأمین آب می‌نامد. همین تضاد، سیروان را به پرونده‌ای روشن برای بحث اکوساید تبدیل کرده است.

آتش جنگل‌های مریوان: طبیعت در میانه درگیری. روز ۲۵ اوت ۲۰۱۸ (۳ شهریور ۱۳۹۷)، چهار نفر در مهار آتش جنگل‌های نزدیک روستاهای سلسی و پیله در مریوان جان باختند: شریف باجور و امید کهنه‌پوشی از انجمن سبز چیا، و محمد پژوهی و رحمت حکیمی‌نیا از اداره محیط زیست مریوان. فرماندار مریوان علت آتش را گرمای شدید هوا اعلام کرد. اما سازمان حقوق بشری هه‌نگاو گزارش داد که آتش پس از گلوله‌باران منطقه به دست سپاه پاسداران شعله‌ور شد. روایت‌ها هنوز با هم نمی‌خوانند. اما اگر آتش‌زدن عمدی جنگل برای اهداف نظامی یا امنیتی ثابت شود، این دقیقا همان معنای اول اکوتروریسم است: طبیعت به‌عنوان سلاح. فعالان محیط زیست کوردستان در سال‌های بعد هم بارها هشدار داده‌اند که جنگل‌های مریوان عمدا به آتش کشیده می‌شوند.

مدافع طبیعت، متهم امنیتی: روی دیگر سکه، برچسب‌زدن به مدافعان طبیعت است. شریف باجور، پیش از مرگ، به دلیل فعالیت محیط زیستی چند بار بازداشت و بازجویی شده بود. در سپتامبر ۲۰۲۳، نیروهای امنیتی نشست سالانه انجمن سبز چیا را در روستای ناجی مریوان بر هم زدند و حدود ۳۵ عضو آن را بازداشت کردند. کاوه کریمیان، یکی از اعضای این انجمن، به اتهام تبلیغ علیه نظام و همکاری با یک حزب مخالف کورد به دو سال حبس تعلیقی محکوم شد. این همان الگویی است که منتقدان درباره‌اش هشدار می‌دهند: کسانی که آتش را خاموش می‌کنند، خودشان تهدید امنیتی معرفی می‌شوند.

حفاظت از طبیعت، بدون عدالت ممکن نیست. اگر فقط درخت را ببینیم و انسان کنارش را نبینیم، به اکوفاشیسم نزدیک می‌شویم. اگر فقط توسعه را ببینیم و زخم زمین را نبینیم، راه را برای اکوساید باز می‌کنیم. و اگر سکوت کنیم وقتی مدافع جنگل متهم می‌شود، به برچسب اکوتروریسم مشروعیت می‌دهیم.

و اکوفاشیسم؟ اکوفاشیسم به معنای کلاسیک آن، یعنی جنبشی که به نام طبیعت از نفرت قومی و ملی دفاع کند، در کوردستان نمونه روشنی ندارد. اما منطقی نزدیک به آن در نقد فعالان کورد دیده می‌شود. برخی پژوهشگران کورد از «استعمار محیط زیستی» سخن می‌گویند: وقتی آب و منابع یک منطقه ملی به نام توسعه به جای دیگری منتقل می‌شود و هزینه‌اش را مردم محلی می‌پردازند. این دیدگاه هنوز محل بحث است. اما پرسشی جدی پیش می‌کشد: طبیعت چه کسی فدای توسعه چه کسی می‌شود؟

این سه واژه یک ریشه دارند، اما سه جهان متفاوت را نشان می‌دهند. اکوساید از ما می‌خواهد ویرانگران بزرگ طبیعت را پاسخگو کنیم. اکوتروریسم از ما می‌خواهد مراقب باشیم. هم مراقب کسی که طبیعت را سلاح می‌کند، هم مراقب حکومتی که مدافع طبیعت را تروریست می‌نامد. اکوفاشیسم هشدار می‌دهد که دفاع از زمین نباید به نفرت از انسان تبدیل شود.

اما این سه، جدا از هم نیستند. هر سه به یک پرسش برمی‌گردند: قدرت با طبیعت چه می‌کند؟ در اکوساید، قدرت طبیعت را برای سود یا جنگ نابود می‌کند. در اکوتروریسم، قدرت یا طبیعت را سلاح می‌کند، یا با یک برچسب، صدای مدافعانش را خاموش می‌کند. در اکوفاشیسم، قدرت از طبیعت بهانه‌ای می‌سازد تا گروهی از انسان‌ها را کنار بگذارد.

پس مرز واقعی میان انسان و طبیعت نیست. مرز میان کسانی است که از زمین بهره می‌برند و کسانی که هزینه‌اش را می‌پردازند. روستایی هورامان که باغش زیر آب سد رفت، ماهیگیر پایین‌دست سیروان که تورش خالی ماند، و داوطلبی که در آتش جنگل جان داد، همه در یک سوی این مرز ایستاده‌اند.

حفاظت از طبیعت، بدون عدالت ممکن نیست. اگر فقط درخت را ببینیم و انسان کنارش را نبینیم، به اکوفاشیسم نزدیک می‌شویم. اگر فقط توسعه را ببینیم و زخم زمین را نبینیم، راه را برای اکوساید باز می‌کنیم. و اگر سکوت کنیم وقتی مدافع جنگل متهم می‌شود، به برچسب اکوتروریسم مشروعیت می‌دهیم.

زمین، همان اویکوس، خانه همه ماست. خانه‌ای که نه سهم یک ملت است، نه ملک یک حکومت. نجات آن، هم دانش می‌خواهد، هم قانون، و هم شجاعت گفتن حقیقت. شاید روزی اکوساید در کنار نسل‌کشی، جنایتی بین‌المللی شناخته شود. تا آن روز، حافظه مردم نخستین دادگاه است؛ حافظه‌ای که نام کسانی چون شریف باجور را نگه می‌دارد.

***

KURDISTAN
Publishing by Democratic Party of Iranian Kurdistan
NO: 930 6 November 2026

ارگان و وبسایت مرکزی حزب دموکرات کوردستان ایران

کوردستان میدیا و کوردکانال در اینترنت
www.kurdistanmedia.com www.kurdch.tv

Yahsat @ 52.0 East . Frequency : 11420
Polarisation : Vertical
Symbol Rate : 27500 . FEC 3/4

Eutelsat 8 West B at 8.0 . Frequency: 11637
Polarisation: Vertical
Symbol Rate: 27500

آدرس ایمیل وبسایت و روزنامه‌ی کوردستان:
info@kurdistanmedia.com
ایمیل تشکیلات مخفی:
Tashkilat.kdp92@gmail.com

به‌مناسبت ۳۰ اکتبر، روز جهانی زندانیان سیاسی؛

فراخوان مشترک برای آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی و توقف اعدام‌ها



در آستانه ۳۰ اکتبر، روز جهانی زندانیان سیاسی، ما امضاکنندگان «سند اصول حقوق‌بشری اسلو» به‌عنوان نخستین اقدام برای پی‌گیری این سند، بر آزادی فوری و بی‌قیدوشرط همه زندانیان سیاسی و عقیدتی، توقف اعدام‌ها و پایان شکنجه، ناپدیدسازی قهری و استفاده از زندان به‌عنوان ابزار سرکوب تأکید می‌کنیم.

هیچ‌کس نباید به‌دلیل بیان عقیده، فعالیت سیاسی یا مدنی دفاع از حقوق بشر، روزنامه‌نگاری، وکالت، فعالیت صنفی یا اعتصاب و اعتراض زندانی شود. همه کسانی که به‌دلیل استفاده از حقوق بنیادین خود در زندان به‌سر می‌برند باید فوری و بی‌قیدوشرط آزاد شوند.

زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران از گرایش‌های فکری، جوامع تاریخی، مناطق و اقشار مختلف جامعه‌اند. برخی از آنان، از جمله زینب جلالیان، سعید ماسوری، حمزه سواری و کمال شریفی، به حبس ابد یا حبس‌های بسیار طولانی‌مدت محکوم شده‌اند و سال‌ها با محرومیت از مرخصی یا ممانعت از دسترسی به درمان مناسب روبه‌رو بوده‌اند.

هم‌زمان، جان شماری از زندانیان سیاسی و معترضان در معرض خطر اعدام است. پخشان عزیزی و وریشه مرادی، دو زن زندانی سیاسی کورد، حکم اعدام برایشان صادر شده است و شماری از بازداشت‌شدگان اعتراضات سراسری نیز با احکام اعدام یا اتهاماتی مواجه‌اند که می‌تواند به مجازات مرگ منجر شود. افزایش اعدام‌ها، به‌ویژه اعدام معترضان و زندانیان سیاسی، ضرورت اقدام فوری را دوچندان کرده است.

ما از احزاب و سازمان‌های سیاسی، نهادهای مدنی و حقوق بشری، فعالان اجتماعی و همه مردم در ایران و خارج از کشور دعوت می‌کنیم که به‌مناسبت این روز جهانی، با انتشار تصویر و نام زندانیان سیاسی و عقیدتی، اطلاع‌رسانی درباره پرونده‌های آنان و برگزاری برنامه‌ها و تجمعات، خواست آزادی آنان را به صدایی گسترده و فراگیر تبدیل کنند.

از دولت‌های پایبند به حقوق بشر، اتحادیه اروپا، سازمان ملل متحد و دیگر نهادهای بین‌المللی نیز می‌خواهیم آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی و توقف فوری اعدام‌ها را در اولویت هرگونه تعامل با جمهوری اسلامی قرار دهند.

همچنین تأکید می‌کنیم که نقض‌های جدی حقوق بشر در ایران نباید بدون پاسخ بماند. برپایه مستندات و یافته‌های متعدد حقوق‌بشری، از جمله گزارش‌های سازمان عفو بین‌الملل، «ویرانگران انسانیت» و «معماران جنایت»، گزارش‌های کمیته مستقل بین‌المللی حقیقت‌یاب سازمان ملل متحد و مستندات منتشرشده از سوی سازمان حقوق بشر ایران، ما خواهان تحقیق کیفری، پیگرد و محاکمه آمران و عاملان جنایت علیه بشریت در ایران، از جمله مقام‌های ارشد جمهوری اسلامی که شواهد کافی درباره مسئولیت آنان وجود دارد، هستیم.

پایان‌دادن به مصونیت از مجازات، بخشی جدایی‌ناپذیر از تحقق عدالت و جلوگیری از تکرار این جنایت‌هاست.

نام زندانیان سیاسی و عقیدتی را تکرار کنیم، تصاویرشان را منتشر کنیم و نگذاریم زندان آنان را از چشم جامعه و جهان پنهان کند.

گروه پی‌گیری سند اسلو*

۶ آبان ۱۴۰۵ ، ۲۸ اکتبر ۲۰۲۶

* «گروه پی‌گیری سند اسلو» که به ابتکار سازمان حقوق بشر ایران و با هدف پیشبرد اقدام‌های مشترک در چارچوب اصول حقوق بشری مورد توافق در کنفرانس اسلو تشکیل شد، شامل نمایندگان این احزاب است: حزب تضامن دموکراتیک اهواز، حزب چپ ایران، حزب دموکرات آذربایجان، حزب دمکرات کوردستان ایران، حزب دموکراسی و توسعه آذربایجان، حزب حیات آزاد کوردستان (پژاک)، حزب کمونیست کارگری ایران، حزب کومه‌له کردستان ایران، حزب کومه‌له زحمتکشان کردستان، حزب مردم بلوچستان، شورای راهبردی جمهوری‌خواهان داخل کشور، شورای همکاری ترکمن‌صحرا، همبستگی جمهوری‌خواهان ایران.

قبل از خداحافظی

تحلیل جامعه‌شناختی طرح «مهاجرت معکوس» در جمهوری اسلامی ایران



شاهرخ حسن‌زاده

وقتی به نقشه‌های جغرافیایی و خطوط خاکستری درهم‌تنیده کلان‌شهرها خیره می‌شویم، سیاست‌های گوناگون جابه‌جایی جمعیت هرگز ایده‌ای صرفا اداری، خنثی یا فاقد مقاصد راهبردی نبوده است. در کشورهای دموکراتیک و در مسیر توسعه، سیاست‌های بازتوزیع جمعیت و آمایش سرزمین، ابزارهایی علمی در راستای توسعه پایدار، عدالت توزیعی، کاهش عدم‌تعادل‌های منطقه‌ای و ارتقای رفاه، امنیت و آسایش شهروندان به شمار می‌روند؛ اما در ساختارهای سیاسی ایدئولوژیک و توتالیتر، این کلیدواژه‌های جذاب تنها پوششی توجیه‌گر برای «مهندسی امنیتی فضا» هستند.

از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، جغرافیا، خاک و فضا همواره ابزارهایی حیاتی برای اعمال هژمونی، سلطه و بازتولید قدرت سیاسی بوده‌اند. از این رو، بررسی طرح موسوم به «مهاجرت معکوس»—که حکومت ایران هم‌اکنون با برنامه‌ریزی‌های گسترده، واگذاری زمین و تسهیلات مالی با تمام توان در پی اجرای آن است—فراتر از تحلیل‌های متعارف و روبنایی اقتصادی، نیازمند واکاوی عمیق در بستر بحران‌های چندگانه مشروعیت، سایه سنگین تهدیدهای خارجی و مهم‌تر از همه، هراس حاکمیت از پویایی جنبش‌های اجتماعی معاصر در خیابان‌هاست.

در تاریخ سیاسی جهان، پیش از تکوین شهرها و استقرار ساختار متراکم زیست شهری، اعتراضات مردمی توان دگرگون‌کنندگی ساختاری و پتانسیل انقلابی نداشتند. در درازنای تاریخ، شهرها همواره زایشگاه اصلی خیزش‌های بنیادین اجتماعی و جنبش‌های ساختارشکن اعتراضی بوده‌اند؛ در فرانسه قرن هجدهم، تا زمانی که پاریس به یک کلان‌شهر بدل نگشت، پتانسیل انفجاری توده‌ها برای سرنگونی نظام کهن سلطنتی و تحقق انقلاب بزرگ شکل نگرفت. همین پویایی فضایی بعدها در جنبش‌های تحول‌آفرین جهان و تاریخ جنبش‌های اعتراضی معاصر ایران نیز عمیقا تکرار شد.

در واقع، کالبد و محیط شهری به سبب تراکم بالای جمعیتی، فشردگی ارتباطات میان‌فردی در پیاده‌روها و میادین اصلی، شکل‌گیری طبقه متوسط آگاه و ناراضی، و حضور انبوه حاشیه‌نشینانی که زیر چرخ‌دنده‌های فقر و تورم له شده‌اند، بستری بی‌بدیل برای بسیج ناگهانی و توده‌ای خلق می‌کند. در سال‌های اخیر، سرعت، ابعاد، گستره و جسارت این خیزش‌های خیابانی چنان شتابی گرفته که کنترل و مدیریت امنیتی فضاهای شهری را برای لایه‌های سخت حاکمیت به امری به‌شدت دشوار، پرهزینه و فرساینده بدل ساخته است. در چنین بستری، طرح‌های تشویقی برای پراکنده‌سازی جمعیت را باید نوعی «مهندسی معکوس دموگرافیک» با هدف کاهش غلظت و چگالی بحران در نقاط ثقل شهری بازخوانی کرد.

انتقال هدایت‌شده بخشی از طبقات فرودست، حاشیه‌نشینان یا معترضان بالقوه به محیط‌های دورافتاده روستایی، در عمل به معنای اتمیزه‌کردن، ذره‌ای‌سازی و تکه‌تکه‌کردن توده‌های منسجم است. کالبد روستا به‌دلیل ساختار سنتی‌تر، دیوارهای بلند نظارت غیررسمی، سلطه پیوندهای طایفه‌ای و خانوادگی، و فاصله ژئوپلیتیک از شبکه‌های سازمان‌یافته شهری، به‌طور ساختاری امکان همبستگی سریع، هماهنگی مدنی و بسیج خیابانی را به پایین‌ترین سطح ممکن تقلیل می‌دهد.

از سوی دیگر، سیاست خلوت‌سازی شهرها مستقیما با دکترین «پدافند غیرعامل» در شرایط بحران‌های حاد ژئوپلیتیکی، سایه مداوم جنگ خارجی و تحریم‌های کمرشکن پیوند می‌خورد. کلان‌شهرهای بتنی و متراکم در مواجهه با قطع شریان‌های حیاتی متمرکز—نظیر خطوط انتقال آب، شبکه‌های سراسری برق، تأسیسات گازرسانی و زنجیره لجستیک کامیون‌های حمل مواد غذایی—به‌شدت آسیب‌پذیر و شکننده‌اند. هرگونه اختلال زیرساختی یا تهاجم نظامی به این گلوگاه‌ها، بلافاصله کلان‌شهرها را به انبار باروت بحران‌های زیستی و انفجارهای پیش‌بینی‌ناپذیر امنیتی بدل خواهد کرد.

حاکمیت با تمرکززدایی جمعیتی و راندن مردم به سمت خاک، کشاورزی معیشتی و خودکفایی شکننده روستایی، می‌کوشد تاب‌آوری بیولوژیک و لجستیک کشور را در شرایط انسداد راه‌ها و سناریوهای اضطراری ارتقا دهد. این استراتژی، اگرچه در یک سامانه دموکراتیک و پایدار ابزاری برای توازن منطقه‌ای، کاهش آلودگی هوا و ارتقای رفاه همگانی تلقی می‌شود، در یک ساختار متمرکز و بحران‌زده، ماهیتی کاملا دفاعی-امنیتی به خود می‌گیرد؛ تلاشی برای احداث سنگرها و پناهگاه‌های انسانی پراکنده، تا پایداری و بقای هسته سخت قدرت را در برابر شوک‌ها و تکانه‌های بیرونی و درونی بیمه کند.

علاوه بر این، سازوکارهای مالی این طرح—از قبیل وام‌های ترجیحی چندصدمیلیونی و واگذاری زمین‌های ملی در قالب اجاره‌های □□ ساله—دقیقا به مثابه بازوی دولت رانتیر برای بازتولید پیوندهای وفاداری، انقیاد و تسلیم عمل می‌کنند. دولت با مشروط‌ساختن این امتیازات خرد به سکونت اجباری، استعلام‌های پی‌درپی اداری، تأییدیه‌های امنیتی و نظارت‌های مکرر بر ساخت‌وسازها، نوعی زنجیره نوین از وابستگی تام معیشتی پدید می‌آورد که پاداش پنهان آن، انفعال سیاسی، سلب جسارت مدنی و سکوت اعتراضی است.

شهروندی که سقف خانه و باریکه‌راه معیشت خانواده‌اش مستقیما به امضا و رضایت نهادهای دولتی و امنیتی گره خورده باشد، نخستین دارایی جنبش‌های اجتماعی یعنی «سرمایه ریسک‌پذیری» خود را برای ورود به کنشگری سیاسی و حضور در خیابان از دست می‌دهد. این رویکرد، پویایی طبیعی جامعه را—که به شکلی تاریخی در مسیر نوسازی، شهرنشینی، فردیت و تکثرگرایی گام برمی‌دارد—به قهقرا می‌راند تا با فرسایش طبقه متوسط شهری و مهندسی جامعه‌ای جیره‌خوار و وابسته به تسهیلات قطره‌چکانی، موتور محرکه دگرگونی‌خواهی را مهار و خاموش کند.

در نهایت، طرح مهاجرت معکوس را باید کوششی برای پاک‌کردن یا جابه‌جایی فیزیکی صورت‌مسئله بحران‌های بنیادین و لاینحل به شمار آورد. حاکمیت به‌جای حل ساختاری مسئله حقوق ملل تحت ستم، رفع تبعیض‌های سیستماتیک، مهار نابرابری‌های فاحش اقتصادی و اجتماعی، مهار تورم افسارگسیخته و گشودن انسداد سیاسی که ریشه‌های اصلی خیزش‌های شهری‌اند، بر آن شده است تا با دستکاری و بازآرایی جغرافیای جمعیت بر روی نقشه، باروت خیزش‌های کلان‌شهری را خنثی سازد.

واگذاری زمین و اسکان در روستاها در این چارچوب، یک مکانیسم فضایی و مهندسی سرزمینی برای نظارت، کنترل و مهار توده‌ها در دورانی آکنده از ابربحران‌های مهارناپذیر است؛ تلاشی معطوف به تغییر کالبد جامعه و مسخ شهروند معترض مطالبه‌گر شهری به رعیت وابسته، منفعل و پناه‌گرفته در پناه تسهیلات حکومتی.